باتمام رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

حملهٔ اول از تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جل عن الشبیه والنظیر وتعالی عن النصیر والوزیر و من شانه تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغه
ولا یصل فکر بکنه قدرته الکامله والصلوة والسلام علی سیدنا
خاتم النبیین وخیر الخلائق اجمعین وعلی آله واصحابه الاتقیاء
الابرار والسادة الامجاد الاخیار و بعد بر شائقین اخبار و آثار و طالبین تواریخ
و سوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع و محاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشیه بزبان با بوقوع آمده و مردم هندوستان خصوصا باشندگان شهرها که از شوکت و صولت
سپاه انگریزی واقف و آگاه نیستند که بزور پنجه بهادری و شجاعت و قوت و دولت و حکمت
قلعه کوه قاف را چون کاه از بیخ و بن میکنند و در بحر محیط مراکب را در آتش میرانند لهذا
اقوال عوام کالانعام را شنیده و بر آن وثوق و اعتماد کرده غلبه سکهان بر افواج انگریزی بیان
می نمودند و حالانکه از روی اخبار دهلی و آگره که از روی اخبار انگریزی و چتهی های افسران فوج
مینوشتند بر عکس آن معلوم میشد و اکثر احباب و اصدقا از راقم آثم عبدالکریم مستفسر

دعوای حال این جنگ هست لهذا بدین خیال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن بزم
دیگر از اخبار مطبوعه چند چاپهای طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می‌شنید و بروقت
ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی می‌نوشت و تا مقدور خود هر خبر را
تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع و
مرغوب است لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نمود و غرض ازین تسوید این وقت
آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام به حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل است بر دو
حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلشی و حمله دوم در محاربات
سرکار انگریز با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سکهان
نزد دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیده لهذا این
مختصر **بتاریخ پنجاب تحفة للاحباب** موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا
بعبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عذر نیوش بنده را
معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و
نسیان است و هو الموفق للصواب **در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب**
ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته
بعضی مرید و بعضی چیله او شدند و کسانیکه چیله او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گروه
که چیله او شدند مشهور به سکه گشتند و همچنین کسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار
کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصائح و موعظت بزبان پنجابی

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجود است سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف است گرنث را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا اصطلاحاً [illegible]
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر معتقدان
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کڑاه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند و کڑاه عبارت است
از حلوای میدهٔ و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کڑاه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران از بهائم و طیور شرعاً
میخورند و طریق ذبحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزادهٔ
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری دران میگنجد ازار بند مثل و رشفه آزار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع مخصوص است
که از اندرون مجوف باشد و اینچنین دستار را در زبان ایشان کهنگ گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار چند حلقه آهنی میپیچند و بر دو بال حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
بران حریف را میزنند و تمامی سکهان موی تن را از سر تا پائی نمی تراشند و همه را دشت خود مزاج ظالم
دوستند و هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتواند و در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند فوج خالصه عبارتست از آن که دران کل سپاه و افسران از فرقهٔ سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از
آمیزش غیرست و فوجیکه در آن غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس الامور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که همقوم و محل اعتماد او بودند و در باب شان نسبت
فوج آئینی بسیار مینمود گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد او برخلاف
رویه و طریق نانک و دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هر گاه جمعیتی کثیر از مردان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چند بار فوج پادشاهی که برای گوشمالش
رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار
کرده و زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر
یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
بکشتند و این ظالم ... گرو گوبند بر هر شهر که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشانرا می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان
مقتول شدن ... پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی الصباح در معابد
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعا می کنند و بزبان خود میگویند و اگر و دی فتح و مسلمانان
ناس یعنی فتح تابعین گرو گوبند که عین فتح گروست باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین درانیان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب
و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند
بلکه بهانه جسته مال و اسباب را غارت کرده نفوس ایشانرا قتل مینمودند و مساجد پادشاهی بسیار را
بشکسته خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان بآواز بلند و گاو کشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بر دوازده ۱۲ امرتسر که آنرا امبرسر نیز گویند و آن مقامگاه تجارت است قلعه محکم احداث نموده

بنام گرو گوبند گوبندنام آن گوبندگڈه نهادند رنجیت سنگه تبرکاً و تیمناً خزانه خود در همین قلعه
می نهاد در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتقدان فرقهٔ سکهان در امرتسر
میماندند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود مگر سردار مذکور آنجا دار الملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر بریاست لاهور میکنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازار
بود که در قلعه گوبندگڈه کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع است بالکل دروغ برآمد چه
اگر چه قدر یکدو کرور روپیه هم در آنجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را در ادای بقایا بلکه روپیه نقد
منجمله یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد دقتی و دشواری
رو نمیداد و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند

در بیان حال مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان

مخفی مباد که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران و پیروی ایشان
بر آئین مروجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پایداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
هم فوج و رعایای آنجاست هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس یا بجهت ضعف و خودرائی بایدی
انواع مفاسد و بی استقلالیها در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک و دولت
میگردد و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را بکمال آبادی و سرسبزی و تمامی افواج
و افسران ملازم خود را مطیع و منقاد و سپاه ... از فوج خالصه آئینی و سرداران ایشان را طاقت
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت عهدنامه
که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود و بدان مرتبه
میمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه راه و رسم مراسلات
و مهاداشت از طرفین جاری ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بجد بسر ... عالی

القای سررشته دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامه موثقه فیمابین هردو سرکار
را مدام مشمول من ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینه مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسله محبت و اتحاد می شد و بذریعه مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین را
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنک بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب بملاقات یکدیگر مسرور شده بودند مگر افسوس
که همچو رئیس دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش
پنجاه و هفت سال بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بمسند
حکومت و فرمانروائی ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که از ین
ریاست متمتع شود از مسندنشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک
عدم گردید و طرفه بر اقبال خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر
کهرک سنگه متوفا که جوان نوخواسته و بحلیه فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً از ین جهان
[illegible] گذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کناره دریای راوی چون معاودت
شهر کرد و سواری او بدروازه شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان تنگی پیش
و ازدحام در میان آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه باهستگی تمام میرفت و در
چنین حال مردم نوبتخانه برای شلک تهنیت و سلامی بموجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب
توپ که از پیشتر قریب دروازه مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمه صدای توپها
[illegible] سنگی از دروازه بروی افتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس
که آن نهال نوکه هنوز از شجر زندگانی بر نخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن افتاد رنجیت سنگه
[illegible] مشاهده آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک او را

بخوبی خواهد کرد لهذا او را ولیعهد کرده بود کهرک سنگه گو بظاهر و بنام مسندنشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نایب و پیشدست این چنین فرزند لایق و دانشمند
انگاشته بصلاح و بصوابدید او انتظام امور ریاست میکرد و بالجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود رهسپر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این سکندر
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ برآمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیرند کسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی معه
اخیر بسرکردگی جنرل پالک بهادر در میان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه شان که وقت ها
و جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمث و جنرل ناٹ
در عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا متعین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از بهم رسانی دیگر مایحتاج سفر قرار واقعی بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار را بیش از
بیش تقدیم میرسانید و هم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعتاً نکبت و ادبار بر فوج سکهان
نازل شد و مشیت ایزدی میخواست که ایشان را بکیفر بداعمالی ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی الخصوص

علی الخصوص بر رعایای بیچاره مسلمانان کرده بودند رسانید بنا بران بعض فوج سکه که خاص در
شهر لاهور بود با اغوا و تحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مهاراجه
شیر سنگه ولی نعمت خود را مع پسر و نبیره و دیگر بسیار سرداران بکشتند و قیامتی برپا ساختند
زبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه فیاض
و مرد عیاش بود دولت بسیار بدادن زنان فاحشه مغنیه و سیم و لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنگه برادر راجه گلاب سنگه که خیرخواه آنخاندان بود از عهد رنجیت سنگه بعهده وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت را مهاراجه رنجیت سنگه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف میسازید و خزینه را
خالی می کنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگو که درین قسم بود
شیر سنگه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت بدهیان سنگه گفت و تهدید نمود دهیان سنگه
آنوقت خاموش ماند مگر کینهٔ آن در دل داشت تا آنکه شیر سنگه افسری را بجرمی سنگین
و یا در قصاص خونیکه کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای [illegible]
مخفی بغاوت ورزیده درصدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشاره و سازش دهیان سنگه درین امر با خود متفق ساخت تا آنکه آن همه بر قتل او مهیا و آماده شده
منتظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگچه را که پر از گلوله بود از جانب پشت به
شیر سنگه سر کرد چنانچه او بهمین یک ضرب تفنگچه همانساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند گوسفند آن بچه بی گناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنگه حال ورغلانیدن دهیان سنگه را مردم طرفدار شیر سنگه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنگه را مع راجه هیرا سنگه

پسرش و اوتم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بضرب بهای تیغ شمشیر
پرزه پرزه کردند و در اثر و زنیا بین سرداران طرفدار رئیس و جانبداران وزیر
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کار آزموده از مددکاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردید و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در
امرتسر داشتند و حفاظتش مینمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه پنا سنگه نام دارد و زنده مانده است
که او لاولد دارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در کار آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکمرانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساخته مادرش را بظاهر مختار ساختند و آنچه از نقد و اسباب هیچ [illegible]
سپرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس ده روپیه در ماهه تنخواه مقرر
کنانیده از رانی میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بسیاری از خزانه که بدستشان افتاد
متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند کسی را
از سرداران نگذاشتند که ایشان را بفهمایش و یا بزور از امور بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقی مانده که در دربار لاهور حاضر میماندند
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میکشود
او را از جان میکشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود
قتل کردند و نزد بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون میدان از اعادی
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در امور ریاست دخلت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم وقت دانسته بار سید است چنان بخاطر شان گذشت که حالا آن طرف دریای ستلج هم گذر [illegible]

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند

در بیان شروع فساد سکهان اینطرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع محاربات

فیمابین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعهٔ اول قریب
بست و یکهزار سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواستند از راه
خودسری گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران را طوعًا و کرهًا همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر در سال
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین ملک
پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه بدون پاس و لحاظ ملک عهد
عبور کردند و بدین طرف اهالیان انگریزی که غافل از اراده و جرات ایشان بودند صرف بدریافت
حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان در میان خودها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی
ریاست آنجا از راه دوراندیشی و مآل بینی که از لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که اینطرف دریای
ستلج در عمل خود در چند مقام معارکه بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان بود فوج خود
را مامور و متعین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بافعال بی سر و سردار مانند اشتران بی مهار اند اگر قصد آمدن
بدینطرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل
فرمان فرمای ملک هندوستان بالنفس نفیس خود و مع سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر
وارد کنپ لودهیانه و فیروزپور شدند و هنوز در تجویز بودند که چقدر فوج در فلان مقام و چقدر در
فلان مقام مامور و متعین باید کرد و اصلا در وهم و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین
نبود که سکهان برخلاف عهدنامه که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه
رنجیت سنگه منعقد ست در ملک ما آمده مصدر فتنه و فساد بلا سبب خواهند شد بنابران
توپهای کلان و دیگر سامان حرب همراه نیاورده بودند و بجز فوج متعینه چهاونی
لودهیانه و فیروزپور و فوج قلیل که در اردوی لارد صاحب بهادر بود در
آنوقت افواج دیگر در آنجا موجود نبود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعیین مقامهای تعیناتی

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش
سکهان در عمل انگریزی باغوای رانی صاحبه یا در دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشارهٔ او
گلاب سنگه نمیخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چرا که از مقام جمون فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط برگفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا باشارهٔ گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنابران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار آفاکش و استیصال بیخ و بنیاد
شان گردد و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد
الغرض قلع و قمع این گروه نتیجه که شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان منتظر مآل کار و دور اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکار ایشان آید ریاست خاندان
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بعدم شرکت
و شمول رانی صاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرموده تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمون قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعده های دروغ البته فریب از جمون بفوج سکهان و دیگران
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد او بر جمون
یورش ننمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند مار سرکوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه هم آنها را
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار
انگریزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد درینصورت زیاده ازین توقف کردن در هیچ مناسب
نه انگاشته بر جناح استعجال در لاهور بحضور ایشان صاحبه در رسید و بعد فهمایش همگی مراتب پس از شکست
چهارم سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران
در معسکر لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف ایشان حاضر گشته
بعد تقدیم مراتب اعتذار و استعفا و اظهار بیقصوری خویش پیغام صلح رسانید الغرض بعرض و گزارش او
صلح فیما بین هر دو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت ساعی در واسطه صلح نمیشدی فوج انگریزی
یکسر بلا مانع و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و در ریاست خاندان مهاراجه
رنجیت سنگه نمیماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعه اول با جمعیت
بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دورتر میرسید عبور ستلج نموده مورچالها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشت صد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند
درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی شان بکار
آمدند زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده
نقصان سپاه مینمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه و توپهای خرد که در پلتن ها
میباشند با خود میداشت و گولهای آن تا بفوج سکهان نمیرسید کمانیر چیف بمشاهده این حال که
مردم از سپاه ما از گوله باری توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم یورش و حمله کرد
بمجرد حکم کردن موافق قاعده مستمره یورش که در میان ایشان معمول است فوج انگریزی
یکبارگی حمله کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن اشخاصهای متواتر حریف تاخت
کرده و قریب مورچالهای سکهان رسیده برزد توپ و تفنگ خود سپاه فوج مخالف را آنچنان تیر شلک

انتشار گرفتند که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار که
در میدان جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان سراسیمه و بدحواس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش و حمله اکثر افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان گوره‌های لایق و سوار و پیاده‌های سپاهی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که درین جنگ‌ها سپاه انگریزی باوجود قلت سپاه و کمی آلات حرب بمقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سامان
حرب بدلخواه داشتند کارنمایان بعمل آورده و بپاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته پا بر جا
نموده دمار از مخالفت برآورده مظفر و منصور گردید اگرچه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نبود
ولیکن آنچه از ثقات شنید در مقام ثبت نمود

در بیان جنگ دومی سکهان با فوج انگلیسی که قریب بمقام فیروزپور واقع شده

گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر برای
مدد سکهان که بجانب لاهور علی الاتصال میرسید و هر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر بشورشها
برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته قصد هنگامه پردازی نمودند و تا این وقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود و لارڈ صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی بکار مناسب نگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هریکی پتن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر بشورش برداشته اند رسانده حفاظت
چهاونی لدهیانه نماید چنانچه اول و دوم برگیڈ پیاده و یکم پلتن پادشاهی و چهل و هفتم و چهل و هشتم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هیری اسمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرم کوٹ آمده شریک فوج مذکور شد دا از روز
اینهمه فوج تا بیست و پنج میل از قطع مسافت کرده رفت و از کمپوی لدهیانه کرنیل گودوین با پلتن پنجاه و پنجم و چندی
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هیری اسمت مذکور نیز روانه شده و از آنجا که راه نبود کثیر فوج سکهان از مقامی
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ زدن آغاز کردند که سر اسمت صاحب بهادر یعنی افسر مذکور بمقتضای آنکه امروز

امروز سپاه با مسافت بعیده راطی کرده آمده است ماندهٔ شده باشند حکم جنگ نداد کرتا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی که عقب
مانده بود نیز غارت و بعضی گوره ولایتی و قدری سپاهیان پلٹن هندوستانی را گرفتار کرده بردند
سرسبزی همت ازین قتل و نهب که از سکهان بوقوع آمده بود در خشم شده بتاریخ بیست و هشتم جنوری
عوض آنرا خوب گرفت یعنی سکهان از الیفرسیب گریز قریب بفیروزپور رسیده و در میان فوج خود
کرده از هر چهار طرف ما همچو آتشبازی کرده که از هزارها کشته پشته ساخته و جمیع اسباب
متعلقه فوج خود را مع اسباب جنگ انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در عرصهٔ یکماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پتیاله تاخته قلعه آنرا بتصرف خود در آورد و شلک
فتح خود را بر بالای قلعهٔ مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن قلعه را از دست
از سکهان باز گرفته حواله راجه پتیاله نمود و در جنگ فوج خالصه الیقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه گلاب سنگه
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بی‌چراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا میخواست که این ظالمان
بهر عنوانی معدوم گشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و رئیس
انجاست شکست عملی خبر آمد خود مشهور و ظاهر کرده بود تا متوهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریز
بقصد تخریب و لیوسزی برجمع که وطن ما و اوای دست کنند و بعضی بدشعاران ایشان از لاهور
تا کنار دریا در ملک خود غارتگری میکردند بسبب آنکه راجه بعد دریافت حال تخریب و مغلوبی
سکهان اطمینانی بهم رسانید و از فرستادن آلات حرب و خزانه که بارها طلب میکردند دست
کشیده بود و از رای بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرارداده بودند که سکهان
در لاهور رفته راجه را و پسرش رنبیر سنگه را کشته جاگیر و دیگر [illegible]

قابو میبافتند همچنین میکردند مگر ایشانرا بازرفتن در لاهور نصیب نشد گویند بسبب نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمائید بعض فوج لاهور خصوصا کل سپاه آئینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه بگفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه هزیمتیان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب می گفت که من اکنون بحساب ده دوازده
روپیه درماهه فی کس پیادگان را دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خودسری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه
آن دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه
بلاف و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب
داده ایم که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال
درمیان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین ما و شما حد فاصل باشد ما در جواب گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ شان پیچیده
بود که کسی را همسر خود نمیدانستند درمیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم
جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود گویند بیست هزار سکه
با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود
به بیست و ششم جنوری سال مذکور ازینطرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار
با دوازده ضرب توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شده و
فوج انگلشی در انوقت از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر
باوجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید و شصت پنجاه ضرب توپ سکهان

جنگ ثالث در مقام الیوال

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب غرق شدند و دو توپ که بجید و کده بدان طرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آن طرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرأت و چالاکی
در رنجکدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه به پشت
آن ایستاده بود و چون نائره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
بشتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود بشکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاده
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته شلک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری باراده عبور بر کناره دریا
رسیده نشانی از پل در آنجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج حریف
که شلک زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را در دریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله از آن گروه هر که بخوف غرق شدن بر کناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته شد و هر که خود را بدریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین تهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکهان خود سر متنفسی نمانده تا دوباره شلک
ریزیت مقتول شده یا در دریا غرق گردد و ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوش نبود
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می ترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت عدد و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه و بیرون بودی در هر مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی نمی‌کردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه و نا اتفاقی خون ناحق مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان دامنگیر ایشان
بود و نادرای اینهمه نقض عهد نموده بلا سبب در عمل فیروزپور تاخت نمودند لهذا اشتعال آتش
کشته مستاصل برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهناسنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در بلوائیکه
شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرد
لیکن از شامت اعمال آنها در آنجا هم بخوشدلی ننشست زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفریح بلاد
شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته به دار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیمابین سکهان
و سرکار انگریزی بنابر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظربند شد
و تمامی مال و اسباب او که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظربند شدن
سردار لهناسنگه آن بود که مبادا بپاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و امصار عمل انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیمابین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشت کرده بمالکان
دادند و سوم فبروری ولیم صاحب برگدیر از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بودند مامور شد تا سکهان به این طرف عبور کردن نتوانند و بیست و هشتم
جنوری جنرل اسمتهٔ با معسکر خود از کمپ لدهیانه در لشکر کمندر انچیف ملحق گردید زیرا که
تا آن زمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن سر چارلس ناپیر صاحب
گورنر سنده در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن اعلان
آن نمی‌نمودند نقل عجیب دوم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن سر

مستر ورین ست ارت که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آنصاحب
داخل گردید سرکار صاحب را در انجا نیافت بکربخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او
وقت شب در قید خود را قتل کرده در بیست و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارڈ صاحب پیام صلح برد و معذرتها نمود او را جواب شد که با سرکار خالصه و سردار تیج سنگه
و راجه لال سنگه که سر دفتر خالصه اند نمیدانیم که کیستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینانات بهی آمد سماعت کلام او میشد و بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی پلواتی بر فاصله ده کروه از لاهور رسید فرود شد
و روز دیگر بر معبر کراویل که بر سه کروهی از لاهور است رسیده خبر ورود خود بحضور انصاحب
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد و گویند
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و شصت و پنجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردیده بود رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرده جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ ما را مقابله کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن گوله و باروت
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب و شداید را اظهار ساختند گلاب سنگه آنهمه حال را شنیده بظاهر
تشفی ایشان کرده کلمات ناصحت بزبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که یکدو ماه پیشتر
ازین اوقات من بفوج خالصه که سر بجنگ و سرکشی بر داشته باراده جنگ قصد رفتن بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر مبالغت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه اینهم را هم مثل بلوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج مبالغت نوشتم و زبانی
هم گفته فرستادم لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگگاه در لاهور
گریخته آمده بودند از باز ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی ندادند که چون انگلیسان
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و گمان فاسد یعنی که لارد صاحب سپه سالار فوج انگریزی در جگراون و
لدهیانه مجتمع شده اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند یکبارگی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک فوج اکالی
شد. ما را هم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با اوشان در جنگ افتاد و هر کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه اینچنین شکست و هزیمت نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست پی شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتادند
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج
خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول و فنا
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جی برقرار ماند و این امر بدون رفتن
شما در حربگاه ممکن نیست خیر آنچه بر ما بود شد شد اکنون دستگیری شما ضرورست تا هر جنگ از سر نو
کرده شود شما بر آب رفته در جوی باز آید و داغ بی آبروی که در پیشانیها از عدم شجاعت سکهان نشسته است
شسته گردد و بالفعل ما همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر مو از آن تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نااتفاقی
و خودسری اکنون نوبت بجان و کارد باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که در سه جنگ بهر جا فوج خالصه حمله آور
بنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجودهسنگه و راجه لاڈوا و راجه لال
و سردار مراریا و سردار ارجن سنگه وغیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه یافتند

این طرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و باوجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
یک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد چند روز کسبار دو هزار مردم
در لشکر تیجه سنگه فراهم آمدند مگر گوله و باروت ندارند و رانی صاحبه هم اکنون سامان
جنگ نمی بیند و میگوید آلات که سابق برده بود و بیدران چه کار کرد دیدکه اکنون چه خواهد کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه این طرف دریای ستلج در عمل خود با ده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره ها خبر آوردند
که نائب گروسادهوسنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود و هردو گروه مذکور از پیش دشمن بیدل
و مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور فوج بسته اند و باشندگان مندی تلوان
از نهیب و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
ایشانرا در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در بیان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمانبری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه مقصود شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح و آشتی
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که در
فوج انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیمابین هر دو سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست شد

در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

در دهم فروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی فیمابین سکهان و افواج انگریزی جنگ شد

گویند فوج خالصه باز سازو سامان حرب فراهم کرده مورچالها بسته آماده جنگ شده
نواب گورنر جنرل بهادر و کمندر انچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکها را که مورچال کرده پیش رو افتاده اند
گریزانیده شوند زیرا که لارد صاحب و کمندر انچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این
فوج سکهان که بالفعل نزدیک دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی
مقابل کرده اولی آنست که این فوج را بجمله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا
نماید پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی یکپاس
روز بر آمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت گلهای
متواتر گلوله توپهای ایشان بسیار ده ... مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج بود متزلزل
ساختند و بعد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه
پلتن گورکه وغیره از راه پل که بهاشناعت تخته های کشتی در دو سه جا نصب کرده بودند
برق وار تاخته در فوج سکهان در آمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ که بهترین
در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارد صاحب بذات خود تشریف میداشتند
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن فوج مخالف را مع توپخانه خرد و کلان بر قسم عبور دریا
نموده داخل در ملک لاهور گردید و لارد صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فروری
سنه ۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشی در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان را
هزیمت پی در پی داده از عمل خود بدانطرف دریای ستلج بدر کرده و اکثر زیاده از دو صد
ضرب توپ سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده

نقل اشتهار ... مرقومه چهاردهم فروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی

و در اشتهاری که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجرا یافته
بود مشروح است که نواب گورنر جنرال بنا بر اختیاری که جهت حفاظت ملک انگلشیه دارند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب آسایش کافه انام
است اینهمه تدابیر جنگ را بروی کار آوردند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزیه که بلا سبب بیکی و توهین سرکار معظم الیه عاید گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که تا
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و ازین بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب القاب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور را از آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد که
افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاهد این قول است
که ازین طرف هیچگونه تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور از پیشتر بعمل نیامده بود ولیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکبارگی دفعةً بلا ظهور هیچ وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی گردید
درینصورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون
آنچه که حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش [illegible] نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی کرده شود اما جهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردیده اضلاع ملکه در میان دریای ستلج و بیاس واقعند مع کوهستان واقع آن شمال مع مضافات
ممالک انگریزی کرده شود و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منشاء نواب گورنر جنرال بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود در آرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر ایشان سرکار انگریزیست که در صورت جمع
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بریکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
ببخشند باشی که بانی مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال و برقرار دارند و کدام
دلیل فائق تر بر تحمل و بردباری لارڈ صاحب و اخلاص فرمودن شان از جرائم و گستاخی فوج لاهور
تواند شد که باوجود فتح کامل و غلبه تام باظهار اینچنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و خیرخواهان
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکباشی علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبودند
خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان بندوبست بظهور آرند که زیر دی
آن ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه بنهجی قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را حفاظت
و امن و امان داشتن تواند و اگر احیانا باز این چنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد در صورت ایفای کل حقوق حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آن را بدل قبول و منظور کرده و متعاقب
تشریف آوری لارڈ صاحب در ملک پنجاب بتاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مشرف بملازمت لارڈ صاحب بهادر فائز
شد و اسباب پیشکش بسیار آورده بود معاف کردید و بموجب حکم والا راجه مذکور در
خدمت میجر لارنس صاحب [illegible] صاحب سکرتر لارڈ صاحب ممدوح حاضر شد تا دو
از نیم شب درمیان هر دو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینا ناته و فقیر عزیز الدین
گفت و شنود ماند و شرائط صلح بهمان قرار یافتند که در اشتهار مذکور مندرج بودند یعنی تمام ملک دوآبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور بسرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لک
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت دو سال ادا سازد و بتاریخ

و بتاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هردو سرکار مرتب شده و
مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینا ناته بران ثبت کرده و در بیستم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانه که مابین قصور و لاهور است وارد گردیده و از آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی یراق و در
نهایت خائف و هراسان در مقام برهانه افتاده است و از برهانه راه طرف لدهیانه
و امرتسر میرود و لارڈ صاحب از اثنای راه بیرانی صاحب برای تسلی گفته فرستادند که ما حفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد و از سکهان بغاوت کیش وغیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در میان
قلعه پهلور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی درآمد
از اهل قلعه کسی مزاحمت پیش نیاورد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فروری لارڈ صاحب
بکمانڈر انچیف بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بیقاعده و دو ضرب از توپخانه اسپی
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای خلعت همراه سواری مهاراجه صاحب
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پهر با احتیاط تا محل همراه ایشان باشند و لارڈ صاحب
در بیستم فروری داخل لاهور شدند و در بیست و دوم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران
خود برای ملاقات جناب لارڈ صاحب آمده عفو از قصورات خود خواستند جناب ممدوح ...
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست وفادار سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او درگذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بشرائط مندرجه عهدنامه [illegible]
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی بموجب رتبه ایشان از لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه در معنی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام ... دارند و [illegible]

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارد صاحب بتصور اینکه در لشکر مهاراج تکلیف
خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی در
شهر لاهور نروند و دو صد مردم سوار که در لشکر می آرند حفاظت کنند نقل اشتهار دیگر نواب
گورنر جنرل بهادر مصدره هیژدهم فروری سنه الیه مقام لاهور برای
تشفی مردم شهر وغیره بجمیع سرداران و سوداگران و کوتهی والان و رعایای ازال باشندگان
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه روز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و کجرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار رابطه دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط مقابله و مجادله
نکردن سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه بادشاهی باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه که در
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه و اقربای ایشان سکونت میدارند از محاصره خالی
و اراده نواب صاحب معظم الیه اینست که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که برای حفاظت
و بندوبست سرحدات ملک خود بکنند زیاده ازین داشتن ضرور نیست و لارد صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را همراه
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند تنخواه یکسال بطریق انعام دادن حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند فهرست تذکره پیشکش مهاراجه دلیپ سنگه برای جناب لارد صاحب

و چون در خزانه لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان باغی دقتی بود و داد و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از رانی صاحبه شده جهت مقرر کنانیده بودند مطالبه مینمودند و بر نصف
بموجب ماهه سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که بر قدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه مییافت اکنون هم بانقد باید و بفوجی که در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سه ربع هشت و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود و تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان [illegible] و تکلیف
موقوف نمایند و کنتهی طلائی و بنگلی ها از سکهان و اسپ گیرند باید دانست که کنتهی مثل تسبیح گلوبند
از طلا و در چیاره دار محروف میباشد فوج را برای زینت داده بودند و بنگلی مشتق از بنده و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد که یکطرف آن تصویر کدام بت خواهد بود مثل روپیه چهره شاهی که بجهت رواج
حال قوم هنود آنرا تیمنا و هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی اندازند گویند فوجی را که راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود و نوکر داشته کنتهی و بنگلی ها داده بود
مردم همین فوج او گرفته داد و جرامی آقا کسی داوند الغرض راجه گلاب سنگه به رانی صاحبه صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لک روپیه نقد در سرکار انگریز است این قدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه بعد دیگر بر آن قرار نمایند مبرا که
بجا آوری شرائط اولیه معاهده واجب و لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرده که بیست و دو لک روپیه از [illegible] و هشت لک روپیه از تحصیل صوبه ملتان و هشت لک روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لک روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پلتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لک
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی رجب علی از طرف لارد صاحب به گلاب سنگه بتقاضای
زر مذکور و طلب بیعانه لاهور شد و گلاب سنگه در جواب گفت که جلد روپیه مذکور بخزانه

خدمت لارڈ صاحب بیکنم ونیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهند تا نوبت بلوا و
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در برهانه افتاده است تنخواه آنرا همانجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
باز دید مهاراجه صاحب در جشن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمله
فرمودند و چون رانی صاحبه بنابر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب دراندازی سرداران مفسد خصوصا باغوای راجه لال سنگه [illegible] خیرخواه
سرکار لاهور که واسطه عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل [illegible] شده بود
لهذا بعد طی شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده
باز راجه لال سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر حسب
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه اغماض فرموده طرح دادند و چون گلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچ قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور او را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمو و کشمیر وغیره ملک کوهستان ساختند و قرار یافته
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی بجمله آن دو پلتن گوره و باقی تلنگه و سواران و پلتن های
هندوستانی در لاهور بمانند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالندهر دوم در فیروزپور و کوت کانگرا
مع بعض کوه کرد و نواح آن در قبضه سرکار انگریزی در آمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی در آمده اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد در آمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در میان
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا بعد بلوغ
رسیدن پسر نابالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظه صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کنیز هستید لهذا
در جاگیر لهنا سنگه حقیقیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را بسبب جنگ
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کرده ام راجه لاڈوا آن وقت که [illegible] چهاونی آنجا را آتش
صاحب جواب داد راجه لاڈوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما
شریک و مددکار او بوده اید دلیل قوی بر شریک بودن شما با او هست که هرگاه من [illegible] را یام
خطی بشما بدین مضمون نوشته بودم که هر کاره را فهمیده و مآل کاره را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه باد اباد
من [illegible] بمقتضی مدد راجه لاڈوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار ریهان سنگه آلو والیه حاضر بود گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده ام رنجور سنگه باز
انکار کرده وکیل که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت ملازم نادم
شده نزد رانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب غفلت من در جناب صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش است بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیر من واگذاشت نخواهند کرد روز دیگر
[illegible] مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته [illegible] سرکار راجه دهیان سنگه در زیر سایبان [illegible]

که در جنگ با سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را براجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود و بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزیه را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب سابق که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگره بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده بگولهای توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز از آتشباری و گوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نایب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را بسزای تمرد
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیه نشسته و در نهم مارچ لارد صاحب
در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل مجرای حضور بود داده
و بعد این دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی در
یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت بحضور
لارد صاحب آمد و بعده حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن سلک سلامی و استقبال
سعادت مکان خود نمود و موجب بند گذرانیده راجه لعل سنگه سرداران دربار لاهور به یافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرموده [illegible] سرکاری صاحب ترجمه آن با آواز بلند
برین مضمون بیان کردند که چون سکهان بدون [illegible] و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرده جنگ نمایند که با حقه سزای خود رسید اکنون ملک لاهور را باید که اینجا آوری امور ملکیه موجب بهتری
و سرسبزی ملک و ریاست شان مقصود است سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آن که لارد صاحب از لاهور رخصت فرموده
مستوجب شکل شود مدار الکار [illegible] سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه بحضور صاحب [illegible]
آمده بحضور لارد صاحب برای [illegible] بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند

عندالاستفسار سبب ماندن فوج در انجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران لاهور
از شر و فساد سکهان باغی مطلق مستعد بل احتمال است که بعد کوچ کرده رفتن کل افواج انگریزی
جمیعی ازان فتنه پردازان که هنوز اخراج کل شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقامات
شر و فساد و بعضی مخفی و بعضی ظاهر گروه گروه افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرری بار رسانند
و فوج آئینی که درینجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه را بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض از
ماندن فوج انگریزی درینجا آن جماعت باغیان را جرات نتواند که شر و فساد کردن و برین سرکار نجواهد شد
هرگاه جناب لارد صاحب بدینجهت اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایات و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود بداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی از ملک و علاقه
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگرچه لارد صاحب اصلا منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا تا
تا کل اختیار در ملک پنجاب مهاراجه دلیپ سنگه باشد لیکن بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
بشروط و شرائطی که در عهدنامه دوم مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که دارد و بود و برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام نیست در فارسی
ترجمه نموده درج کرده ام تا بملاحظه این عهدنامها کل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیمابین هر دو سرکار از طرف اولیای سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته
مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بیوجه و بیسبب
جنگیده و یورش بر ملک سرکاری نموده عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار کمپنی
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوف منعقد گردد تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد بسبب این عهدنامه در سرکار

در سرکار لاہور واقع نشود چنانچه بواسطهٔ اہلکاران معتبر ہر دو سرکار این عہدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنٹ ہندوستان و میجر لارنس
صاحب ایجنٹ نواب گورنر جنرل بہادر و از طرف سرکار لاہور بہائی رام سنگھ و سردار
چتر سنگھ اٹاری واله و سردار رنجور سنگھ و راجه لال سنگھ و سردار تیج سنگھ و دیوان دینا ناتھ
فقیر نور الدین برای انعقاد عہد جدید مقرر و معین شدند تفصیل شروط شانزده گانه
مندرجه عہدنامه اول شرط اول درمیان مہاراجه دلیپ سنگھ رئیس لاہور و سرکار
انگریزی ہمیشه دوستی و اتحاد خواہد ماند و گاہی جنگ نخواہد شد شرط دوم مہاراجه موصوف
ملک دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقع است بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از ورثان
ایشان دران دعوی نخواہد کرد شرط سوم تمامی قلعه ہا راکه درمیان این دوآبه واقعند بسرکار
انگریزی تفویض کنند شرط چہارم آنکه مہاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این
مہم که بسبب عہدشکنی فوج لاہور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه
لک روپیه نقد سردست خواہند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوہستان و حقوقیکه درمیان بیاس و سنده واقعند مع ملک کشمیر و ہزاره برای دوام
بسرکار کمپنی دادم شرط پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عہدنامه پنجاه لک روپیه مجمله یک و نیم کرور
روپیه مذکور بزودی نقد خواہند داد شرط ششم آنکه مہاراجه صاحب اقرار میکنند که تمام
فوج سرکش ملازم خود را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواہند کرد و فوج آئینی موافق
مہاراجه رنجیت سنگھ صاحب ~~تنخواه~~ خواہند یافت شرط ہفتم سرکار لاہور فقط بیست و پنج
پلٹن پیاده فی پلٹن ہشتصد سپاہی و دوازده ہزار سوار نوکر خواہند داشت و سوای
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر عند الضرورة قدری زیاده از مقدار
مذکور فوجی را باجازت سرکار نگہدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط ہشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپہا بدست سرکار انگریزی

عندالاستفسار سبب ماندن فوج در انجا عرض
از شر و فساد سکهان باغی مطلق مستدل احتمال
جمیعی از ان فتنه پردازان که هنوز اخراج [illegible]
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده کرده افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرری بار رساند
و فوج آئینی که درینجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض اگر
ماندن فوج انگریزی درینجا آن جماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین کار نخواهد شد
سرکار جناب لارد صاحب بهادر نیز شیوه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود و برداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی از ملک و علاقه سرکار
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگرچه لارد صاحب ابر گز منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا تا
تاکل اختیار در ملک پنجاب مهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر پاس خاطر و [illegible] ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بود و برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام [illegible] در فارسی
ترجمه نموده درج کرده ام تا ملاحظه این عهدنامه کل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیما بین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته
مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بیوجه و سبب
جنگیدند و یورش بملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیما بین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار انگریزی
در سال یکهزار هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
در میان هر دو سرکار موصوف منعقد گردد تا بعد ازین بنوعی فتنه و فساد بسبب این عهدنامه در سرکار

در سرکار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنٹ هندوستان و میجر لارنس
صاحب ایجنٹ نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اٹاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینانات و
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند **تفصیل شروط شانزده گانه**
مندرجه عهدنامهٔ اول **شرط اول** درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد **شرط دوم** مهاراجه موصوف
ملک دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقع است بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از وارثان
ایشان دران دعوی نخواهد کرد **شرط سوم** تمامی قلعه‌ها را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار
انگریزی تفویض کنند **شرط چهارم** آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این
مهم که بسبب عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه
لک روپیه نقد سردست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوهستان و حقوقیکه درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای دوام
بسرکار کمپنی دادم **شرط پنجم** آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور
روپیه مذکور نزد وی نقد خواهند داد **شرط ششم** آنکه مهاراجه صاحب اقرار میکنند که تمام
فوج سرکش ملازم خود را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق
مهاراجه رنجیت سنگه صاحب تنخواه خواهند یافت **شرط هفتم** سرکار لاهور فقط بیست و پنج
پلٹن پیاده فی پلٹن هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر چند بضرورة وقت بیش از مقدار
مذکور فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نیامده آمد باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متهن کوت و از انجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد سپارد
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار
انگریزی برای محافظت سرحدات ملک فوج خود را بجایی بردن خواهد دربار لاهور رسانیدن
سامان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد بود
شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا وغیره باشندگان ملک فرنگستان
بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجه گلاب سنگه
را بسبب آن ملک که از وقت مهاراجه گورک سنگه نزد اوست و هم بسبب آن ملکی که
بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار در
خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر درکدام
امر فیمابین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع بسرکار
انگریزی کنند و انچه اهالیان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن
خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و خانگی
دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر درکدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی شان دست انداز خواهند شد
و بتاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارڈ صاحب بهادر در کیمپ لدهیانه تشریف فرما شده

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله نهضت فرمودند

نقل عهدنامه دوم مرقومه بیست و چهارم مارچ سنه ۱۸۴۶ فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه

چون دربار لاهور درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و حراست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمودند در ینباب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه تحریر در آمده نقل این عهدنامه که در اردو بود و نیز در فارسی ترجمه نموده درینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه دوم‌اند

دفعه اول لارد صاحب بقدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند داشت مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه دوم چون مهاراجه دلیپ سنکه بحسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچی که از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگریزی بعلت مهاراجه صاحب آید آنرا دام دام خواهند داد دفعه سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا بدارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنکه و کهرک سنکه و شیر سنکه تعلق میدارند در سرکار انگریزی محفوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مقبوضه خواهد بود تا حین حیات او معاف خواهد ماند دفعه ششم سرکار انگریزی حسب تفصیل

اگر در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت
نه کنند دفعه هفتم سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعه های مفوضه
سوای ضربهای توپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان
اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده
فروختن آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بعمل شد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود دفعه هشتم از جانب هر دو سرکار امین
و کمشنر مقرر کرده شوند تا فریقین حد ود ملک مفوضه را معین کرده دهند نقل

عهدنامه فیما بین سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل
بر ده شرط مرقومه دوازدهم مارچ سنه ۱۸۴۶ع بتاریخ دوازدهم

مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور بطرف امرت سر تشریف فرما
شد نزد در انجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی والی رئیس ملک جمو وغیره
بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن بده شرط فیما بین سرکار انگریزی
و مهاراجه گلاب سنگه مرتب کردید شرط اول سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه
و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام ملک کوهستانی که جانب مغرب آب راوی
و طرف مشرق رود سنده و قعست تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان
ملک که مهاراجه دلیپ سنگه در سرکار انگریزی تفویض نموده اند شرط دوم در حد سرقی
این ملک امین و کمشنر برای تعیین حد آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی
مقرر شوند شرط سوم آنکه بعوض این ملک مهاراجه گلاب سنگه هفتاد و پنج لک
روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند منجمله آن بست و پنج
لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد فقط
شرط چهارم آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
رجوع نماید درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
سمت برود ما یان مع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که کدام انگریز و یا باشنده ملک
امریکه و غیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهیم داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجه عهدنامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی برخود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ
و دوازده میش که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف
خواهیم کرد فقط و بسبب بودن قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراهی بعض جهت آمد و رفت
کردن سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و راجه لال سنگه وزیر از پیش اطفال خورد سال
مهاراجه [illegible] موقوف کرد و یک اخبارنویس [illegible] که وطن [illegible]
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شمار روزمی آنجا [illegible] صاحب نوشته باشد
و مهاراج سنگه پسر راجه [illegible] در ملک [illegible] وکالت مقرر گشت بیست چهارم ماه [illegible]
[illegible] گلاب سنگه [illegible] در جنگ اخیر [illegible] سرکار انگریزی [illegible]
و راجه لال سنگه در [illegible] یک [illegible] و [illegible]

اجنت و دیوان اجودهیا پتیاله و دو کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحدات جهت گشت
و جان لارنس برادر سر هنری لارنس اجنت که در دوآبه کمشنر شده اند چهار مهر را معرفت صاحب
کمشنر دهلی طلب داشته بود در بیست و چهارم ماه مذکور لارڈ صاحب در لدهیانه تشریف برده
دربار عام نمودند سکهان ذوی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که ما ایشان سرکار انگریزی از خدمتگذاری و رسد رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بسزای اعمال خود رسید و راجه نابهه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رئیس فرید کوت را برای عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدماتیکه از
ایشان در مهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند
درمیان جشن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها
بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته بموجب حکم لارڈ صاحب
بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه داده بود باهتمام لفتنت گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و آگره و الهآباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی بترتیب صف صف نهاده میکردند
و هرگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز بآواز بلند میگفت که دو صد و بیست ضرب توپ از این توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و الیوال و سوبراون در
مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاهور بعد از صلح یافته
و کسی را از دیدن و نزدیک رفتن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند ملک بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اکثر مردم کتبه هر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این
توپها را بکلکته بردند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا بکلکته بلکه تا لندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کاروانیان که از ملک پنجاب می آیند و از حقیقت حال انهم اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند مشاهده این توپها و
دریافت کردن مضامین کتبه‌ها که بر هر یک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
[illegible]ی در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و هزیمت
و مغلوب شدن سکهان در جنگها شده و انچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ و
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن افیال و الوف نرگاوان و گاریهای بانات
و خلاصیان وغیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سایر جهتها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمده گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بد نیت
حال ضعف سرکار لاهور در اضلاع و اطراف آن سر شورش بر داشته بودند باری بالفعل
بحسن تدبیر و فرستادن فوجها مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اضلاع
و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از انها آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین متوفا
عامل سابق معزول کشمیر نایب مهاراجه گلاب سنگه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی باو نوشته بود عمل نداده با وی بجنگید و تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنت بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد شیخ مذکور بوقت وکلای
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور نائبان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت درآورد چنانچه بعد اثبات حال
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج گردیده بالفعل در آگره است گاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آنرا قبول نکرد و گفت
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کاشمیر و غیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال شده
رئیس لاهور هستم مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم مرا چه ضرورت
که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون عمالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و با دیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام بخشد خصوصا درین ایام که رئیس آنجا صغیر
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر و میجر لارنس صاحب اجنت لاهور تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شود و تغلب و تصرف و بی انتظامی
هیچ وقت در آن سرکار نشود و احدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر شورش و فساد
نخواهند برداشت دلیل کم همتی و بی شجاعتی ضرب توپ منجمله توپهای سکهان

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
و شش توپ از آن خرد بسیار خوبصورت و برنجهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
و رنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود و از انجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنگه بالکل از نقره خالص بود کتبهٔ توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو جنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانا
کوران بود با دران فتح جنگ شد در زمانی تیار که بجده صد و بود و هشتاد و چار
جمعدار این توپ شد رای سنگه که در جا نفشانیست او بید رنگ بموجب صلاح لاله
جیسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گرو تا راکیر بتاریخ پنجم ماه ماگه سمبت ۱۸۸۱
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبهٔ توپ دوم نظم چو اژدرها سجان
[illegible] تیغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای
[illegible] آهنی و پرسدلی خود یگانه اژدر دمی و شیر نژادی جنگ جو
ماری و محصره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ ۱۱۸۲
النبوی هشت کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار ده من [illegible] نصف از گوله
وزن کتبهٔ توپ سوم توپ سی بان [illegible] ثابت شتابی [illegible] ال الله
۱۲۳۱ [illegible] بعض عبارت در شاستر بود کتبهٔ توپ چهارم سری اکال سهای
نظم بسلطان توپ مصر یلی رام هاتفش گفته فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
و برق شرار صبح [illegible] دود او چون شام سمبت ۱۸۹۴ کتبهٔ توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهر مل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنة لاهور سمبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبهٔ توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه پادشاه بهادر بلند اقبال نرسنگه مکهی
کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سمبت ۱۸۹۴ عمل [illegible] سنگه کتبهٔ توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادهراج هذا ضرب موسوم فتح بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۴ از سال راجه کرماجیت باهتمام
صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد
گفته توپ ششم برین توپ چیزی در شاستری نوشته است گفته توپ
نهم بفضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتمام جواهر ال
کارخانه صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت سردار تیج سنگه گفته توپ
دهم بفضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ رام بان باهتمام جواهر ال کارخانه
صوبه سنگه ساخته دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت سردار تیج سنگه گفته توپ یازدهم
بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج
هذا ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۴ از راجه بکرماجیت [illegible]
ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد [illegible]
دوازدهم بموجب حکم حضور فیض گنجور سنگه صاحب سرتاج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جیو
دام اقباله باهتمام میان قادر بخش در قلعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله موتی رام و رام دیال
تیار شد سنبت ۱۸۸۵ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات گفته توپ سیزدهم بفضل سری اکال
پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنبت ۱۸۸۹
از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسومه لیلان حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور
در سنبت ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت [illegible] شوالیر [illegible] کورٹ صاحب بهادر
در عهد کاجس خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بهادر ریخته شد گفته
توپ چهاردهم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنبت ۱۸۸۶ از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسومه مجنون
حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور در سنبت ۱۸۹۵ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون بان

کتبہ توپ بیست و دوم برین توپ کہ از آہن ہست اندک عبارت ہندی کندہ است
کتبہ توپ بیست و سوم برین توپ آہنی چیزی از حروف انگریزی نوشتہ است
کتبہ توپ بیست و چہارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ اژدہا
مثال برق رعد سای آئین الملک امام الدین بہادر خطابی شاہانہ شاہی سنہ ۱۲۶۱ ہجری
کتبہ توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشتہ ہست بعد سری رام جی
سہای سری راجہ سوچیت سنگہ سنبت ۱۸۸۸ کتبہ توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم
پادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ راہ بان باہتمام جواہر مل کارخانہ صوبہ سنگہ ساخت
لاہور سنبت ۱۸۸۷ کتبہ توپ بیست و ہفتم اول چیزی در شاستری نوشتہ است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ سنبت ۱۸۷۴ کتبہ توپ
بیست و ہشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کندہ بود کتبہ توپ
بیست و نہم برین توپ نیز ہمان عبارت توپ [illegible] بود کندہ ہست
کتبہ توپ سی ام بفضل سری اکال پورکہ جی از حکم پادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال
توپ جوالامکھی کارخانہ دار السلطنۃ لاہور باہتمام جواہر مل سنبت ۱۸۹۰ عمل [illegible]
کتبہ توپ سی و یکم بفضل سری اکال پورکہ جی از حکم پادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال
توپ خالصہ پسند کارخانہ دار السلطنۃ لاہور باہتمام جواہر مل سنبت ۱۸۹۰ عمل [illegible]
کتبہ توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ [illegible] ساخت
در کارخانہ صوبہ سنگہ دار السلطنۃ لاہور سنبت ۱۸۸۶ [illegible] کتبہ توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کندہ بود کتبہ توپ سی و چہارم فضل اکال پورکہ جی از
حکم پادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ شور رشن بان کارخانہ دار السلطنۃ لاہور باہتمام
جواہر مل سنبت ۱۸۸۷ عمل سیران سدہا سنگہ در تحت تیج سنگہ کتبہ توپ سی و پنجم
فضل ری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود کہ خواندہ نشد کتبہ توپ سی و ششم

از فضل گرونانک و لطف گوبند سنگه از حکم پادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ نو تیار
عدو خوار بهرت بان منصوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ سی و
هفتم بفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد پادشاه جهجاه جد بیشتر زمان کرن
دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج که با جنتیه مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام باکهی خان توپ ریز تیار کنانید کتبهٔ توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوشخط
کنده بود درین عبارت نام پادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی بود در بیان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی وی حقیقت
آن نیز بپایهٔ ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا کرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه [illegible] مختار کردند زیراکه مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر [illegible] مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
[illegible] بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای وی خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشیه همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و در تکیه
[illegible] و شهر لاهور موجود بود در سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که سبب مجبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقه جات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه بدهنی و دهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه در هری پتن پست فیما بین سکهان و مردم سپاه هر دو چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر رابرت کست کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر در کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه این
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زاید از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر از دربار لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از ان سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار انگریزی
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود کرده تا هیچگونه
قضیه و فساد نشود کونسل جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بدربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانی صاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که بنظر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بهشتی ثابت و متحقق ست تا دادن علاقجات
بنابر مصلحتی که بدان ایما رفته هست عجالتا دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرد
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی کرده شود زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خودسری آن بر آن صاحبان هم
ظاهر ست و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که رانی صاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضی ست در کمال غیظ و غضب شد و حسب اتفاق در همان قرب لارد هاردنگ و
کمانڈر انچیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کمپ لدهیانه و فیروزپور هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان را الیقین واثق شد که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی بر حسب اجازت و استرضای رانی صاحبه برای عمل و دخل کردن

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافت کنند
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و ثمره نیت فاسد و شآمت عهدشکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جرأت
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشیه در لاهور رفته
رانی را که با انگریزان سازوار دیده قتل کنند و پسرش را برداشته دیگری را بر ریاست لاهور نشانند
مگر بر هر دو امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی مردم در واقع مستر براڈفٹ کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آنصاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول با آواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آنصاحب را شناخته دو سوار برق وار بر وی یورش کرده بضرب های شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر اینچنین است از جهالت و
کینه کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود و آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دار الریاسه خود ساخت در قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تیموریه سکونت میکرد
و درمیان امرتسر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه است مردم شبانه از امرتسر بلاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هر دو بر کناره شرقی ستلج واقعند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله درمیان لدهیانه و فیروزپور چهل و پنج کروه است و ملک پنجاب
درمیان پنج دریا واقع است ولهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و درمیان این پنج دریا
چهار دوآبه اند درمیان دوآبه شرقی که درمیان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

قرار یافته و در دوآبه دوم که درمیان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور و چهاونی انارکلی
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک رفته است و هم آنجا از اهل حرفه و بازاریان شورش
برداشته بودند یکی بسبب اینکه در بیست و یکم مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی پهره های گوره و لایتی بر دروازه های
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ایستاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته یکبارگی
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهرهٔ خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بهیأت
اجتماعی مانع شد تا مردم آیند و روند در میان دروازه بدان جانوران ضرر نرسد چنانچه یک یا دو گاو
بلا قصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند دکانها را بند کرده آماده بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری را از شر و فساد باز دارند آن ابلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بمکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بقالان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری نزد و خونریزی ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب
بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر برای متمکن کردن دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشندهٔ جالندهر ازین امر بسیار ناراض شده جمعی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب از آنجا درخواست کردند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گوره های ولایتی پر ضرور است سکهان نگویند

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و درخشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم آنجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چندکس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صدکس را گرفتار کرده قید کردند
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهاونی
جالندهر مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارد صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند گلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارد صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردیده از فرط رنج و ملال بهانه بیماری سوار نشده بحضور لارد صاحب
حاضر نگشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاو کشی بسیار
ممنوع است مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر که گاو را کشته و یا گوشت آنرا بیند او را
واجب است که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و این امر
از قدیم پیشگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارد صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست و بجا و
درست خصوصا پاسداری مذهب و دین هر یک قوم هرگونه خاطر و ملحوظ می باشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید در اینجا بمجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت گاو است و از سرکار
کمپنی بسپاه ولایتی هر روز داده میشود گلاب سنگه گذارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و هم از کجا هم
میرسد [illegible] و چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که
بهم رسانیدن آن و قیمت ارزان فی ذمه بنده است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر بز و میش صرف
خواهد شد مردمان بنده هر روز بهم رسانید لارد صاحب فرمودند ازین جهت بهتر چنانچه حافظ

راجه گلاب سنگه بحکم لارڈ صاحب منادی در باب امتناع گاوکشی در شهر امرتسر شد گویند بعد گذشتن
یک دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاوی را در مکان خود ذبح کرد چون این خبر بلارڈ صاحب
شد حکم بسزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نمود باری بسپارش بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم گرفتن زر جرمانه سنگین
از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی همقوم خود زر جرمانه را داخل سرکار ساختند
و از آن سو مردم راجه گلاب سنگه کله و ریش را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلٹن گوره
ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند

در بیان کثرت سپاه و آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و ساز و سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت
قواعد کردن پلٹن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب بر
سلاح صیقل و شفاف شان نظر تماشائیان خیره میگردد گویند هرگاه مکناٹن صاحب اراده
نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد و در اثنای راه گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود و بسیار
دوستی و اتحاد یکجا با سرکار انگریزی میداشت مکناٹن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا چند روز در
لاهور قیام نمانیده رسم ضیافت صاحبان عالیشان و افسران فوج برحسب درجه و رتبه هر کس
و هم دعوت کل سپاه با توسع و گشاده دلی نمود و چند یک روز ملاحظهٔ سپاه انگریزی و تماشای
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلٹن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که زرق و برق وردی سپاه پیاده و
صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت [illegible] نشانه
و در دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی [illegible]

میر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی تعریف آراستگی فوج سکهان نمودند و رئیس نیکو که
از بس در آراستن بود و آن اندیشه بود و باعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نکرده
زیرا که او خوب سنجیده است که در اصل و نقل بسیار فرق است و در بین ما سنه تدبیر جنگی پایداری فوج مردم
اهل ولایت ختم است که مثلا کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و مشق ذی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ بر حسب دستور بعضی اسپ سوار و بعضی
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف جنگ میکنند و سپاه را
با تدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینماید و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از فوج
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری جنگ
صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه سپاه هند که ما این در ملک غیر هستیم از اینجا کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که بر گردن ما ست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما مشهور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه بر
فرار ترجیح میدهند و نیز هر فردی ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند است بیقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده در ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت عبس و گریز در میان قوم و خویشان خود
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکار
خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول بتصور مرگ و کشته شدن
خود کرده وجه اسس کرده سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک
حمله و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته پیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

بمعیت افسران خود ناگزیر راه گریزی نیافتند و تفصیلاً از حال آراستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام رقم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس
بنگاله و بهار شده بود دوباش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر استقامت ورزید
و در آنجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وردی
ساز و یراق خوب تیار شده بود و نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زائد بس بهمین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حالانکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان یافته بود و بالجمله چون مقدمه طول کشید
و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد ونسترت گورنر جنرل آن زمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوتهی تجارت کمپنی در شهر پتنه رفته و بعد معاودت از آنجا
بمونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مذکور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را گورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او و
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شلک زنی و هدف افگنی بسیار تعریف کرد و
ما فی الضمیر قاسم علی خان از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه خان
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است ازین
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد لیکن باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر نخواهید شد و اکنون شوکت اقتدار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان زیاده است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آنرا برباد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در مباحثه و محبت بکنید نه با فوج مقابله نمایید
قاسم علیخان که در نشاء غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از بس مدهوش بود نصیحت گورنر را

راکه محض از راه دوستی او را کرده بود نشنوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبهٔ اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نمود و در انجا هم پناه نیافته و بجای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و همانجا بی نام و نشان مرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هفتاد و پنج هزار سوار و پیاده حبرا در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او
قریب دو و نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزی را در مغاکها دفن کرده بودند و لاشهای سکهان را در یک جا قریب هشتصد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد

در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه و [illegible]

از ثقات سکنهٔ دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور
مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرپا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی لها سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خود بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک و پتی دار
بوده مالگزاری آن مشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه دار مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر بود مرد چالاک و هوشیار بود جرأت کرده از سرکار صوبه آن موضع مشترک بنام خود
نموده خراج آنرا داخل سرکار می ساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن در آبادی
در آن ده خوب متمتع شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با متصدیان و شهر نیز بهم رسانید [illegible]

وسه ده دیگر کنجالیتی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فایده معتد به برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که بجمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شده بر و بره خود را درست کرد و صد دو صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه‌دار
لاهور رضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت با احمد شاه رسید
سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف گشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در انجا تا چند ماه
در جنگ میرن پسر جعفر علیخان صوبه‌دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی‌انتظامی
سلطنت صوبه‌داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می در آوردند چنانچه چرپا سنگه و هر دو برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بود تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نزد زوجه میر منو که بنام صوبه‌دار
لاهور بود ادا ننموده در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردیده
و هر گاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسر پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او گشتند مرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی را تنبیه و استیصال کرد و برخی را در دار السلطنه دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرپا سنگه و هر دو برادرانش بشمول دیگر زمینداران مالگزاران
لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان از محاسبه نجات نشد این هر سه برادر از خوف سیاست مغلیه بنهایت
ترسان و لرزان میماندند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
بر حال تباه این هر سه برادر که غریب الوطن و با نواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطر شان از محاسبه این هر سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هر سه برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علاقجات
خود که میسر حاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان متمول هم رسانیدند که صاحب هزارد و هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود و فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شد و اولی العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویای
قابو و وقت بود درچنین حین نکبت قرین کمر بنمک حرامی بسته ناگاه از کمین گاه برجسته
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسید در شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را بجاروب
غارت برو فت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
بالکل نماند و بنابهنجاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از عزّ بهاکه از دست

وزیر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه همراهی
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عمالان و زمینداران دور دست
نماند لهذا اما لکزاران سرکار پادشاهی را خصوصا که از پای تخت دور بودند بازنان در رو غل افتاد
و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و درهمان ایام چرسا سنکه و برادران
خود را بخطاب راجگی مشهور کردانیده سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و به نسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سنکه و لهنا سنکه که لاولد بودند ریاست
کل به مها سنکه برادر سومی رسید و مها سنکه سه پسر داشت یکی رنجیت سنکه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنکه
اکبر اولاد مها سنکه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عموی خود
چرسا سنکه و لهنا سنکه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود آن
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتد به از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و کهنه هشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب او از راجگی بمهاراجگی مشهور کردید بلکه در اخبار پادشاهی
می گویانید

در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا گذشته

چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درین مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان باجیسم ست و متوطن خاص بخارا وقتیکه علی گوهر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش مبذول نمود درین هنگام نواب خادم حسین خان
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و بطرف

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی و خود باز دارد دو و سه جنگ هم فیمابین واقع گردید و تا آنوقت
غالب از مغلوب متمیز نمیشد در همان ایام مرزا قاسم خان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بعسکر شهزاده رسیده و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پتنه مقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارڈ کلیو
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند مارا که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوریکه
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او نکرده
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بوده میخواست که شهزاده را خواه ناخواه بی جنگ
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در تابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بر روی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم خان بعد رسیدن در اینجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و بوقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز نذر شهزاده باید گذرانید درهمین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که ازینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله و
چاره جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب در آنجا منزل کرده صباح روانه
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم خان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم خان برادر خورد
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده و بر مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار صد
شتر و پنجاه راس گاوان و چهار و پنج سر از مقتولان مخالف بریده در لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم خان بملازمت شهزاده رسیده افیال وغیره اسباب رسد حریف مع سرها

بعد گذرانید شهزاده از حسن خدمت میرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شده باشد
بسیار خوش گردید بخصوصا از یافتن شتران بار برداری وغیره زیرا که بسبب نبودن بار بردار
خیمه خاص حضور بر جابیشان و بر گاوان بار میشد بهر کیف بهمان روز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از قضا
و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور در اردوی شهزاده در عین شب تیغ برق
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که یکبارگی
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو
معیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا دیر ازینحال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون دو خدمتگار در خیمه او در رفتند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعة شور واویلا و حسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنابر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده از انجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر ما هراسان نشود و با وجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او اینخبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله اینخبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل ازینکه شهزاده ازینخبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد است عرض کرد شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او تصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را باین تکلف
روانه راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه افسران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از آنوقت بپاسداری شهزاده میکوشیدند چنانچه یکهزار اشرفی [illegible]

ازین رو خود بحضور شهزاده فرستاد غرض ازین همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت شهزاده در وقت که
بی سر و سامان و دور از پدر خان و مان شده بود کرده تخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد تفصیل
این اجمال طولانی ست مگر خلاصهٔ آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از کید
و فریب غازی الدینخان وزیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در همان سفر در
موضع کهتولی جناب ایشانرا بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش هم نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دلانیدند و نیز شانزده لک روپیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام شاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوڑیسه نمود و پادشاه بموجب وعده
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بفساد
غلام قادرخان روهیله مبتلا نمیشد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی بلکه در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
در آمده بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت همرکاب پادشاه بوده بهر کاری خدمتگار
امور رشید بجا می آورد و عمل جاتان در حکومت این قسم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع اخراج
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جاتان را از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانیده و اخراج کرد تا به
راجه بهرتپور بمجرد دریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال نواب ایشان با پنجاه هزار سوار جرار

سوار شد و این نائب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم و هزیمت ندهم
طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله از ثلث فوج جاتان هم کم بودند مگر تورانیان
بمقتضای کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً غالب آمده جاتان را شکست فاحش
دادند گویند نائب راجه مذکور که مردی جری و جسیم و زورآور بود از صفوف فوج خود پیش اسپ
را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور را از وجاهت ظاهری و آراستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانه
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد و فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاش زین بود شمشیرش
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف فوراً در خانه زین آمده و تیغ را از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شده و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش سر وی
سر پر غرور سردار جات را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر آنست که یکی از شهزادگان را در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس بهمین اراده بحضور بادشاه رفت و تهنیت گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است بادشاه گفت کدام از شهزادگان
مالیاقت این امر دارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه ولی العهد

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین باشد تا از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما معتمدی نزد دیگر نیست شما را خلعت بخشیگری میدهیم شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشیگری میپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار حضور پادشاه رفته و خبر
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر و از چندی با میدپرورش و پرداخت بر در دولت حاضرست طلبیده
خلعت این خدمت مرحمت شود لایق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور بهم دارد
پادشاه این رای را پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این وقت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه
خدمت بخشیگری را برای آن صاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من تشریف [illegible]
الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
و مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر ایشان هم میسر خواهد شد نصف آن را تواضع
شرف الدوله عزیزان و خواهم ساخت و با ظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از [illegible] شرف الدوله از چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان
بهادر ذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شده و در مزاج حاکم چنان
مدخلیت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردید مدتی در آنجا بگذرانید
چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود بیک ناگاه بمرگ
مفاجات شکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که جانشین [illegible]

اخراج و استیصال او می ماند ماندن در سمرقند مناسب وقت ندانسته از سیدان بخارا
روانه بطرف هندوستان شده در آنوقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب
و سامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا اینکه
بواسطه کتخدائی شان با صبیه مظفر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شده و پسر دوم شان قدرة الله بیگ خان
مخاطب به اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را دو
برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم بالجمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور باکمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب برهمی و درهمی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله
که در بلده لکنو آمده بود از جهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب

تمام شد حمله اول لاهور
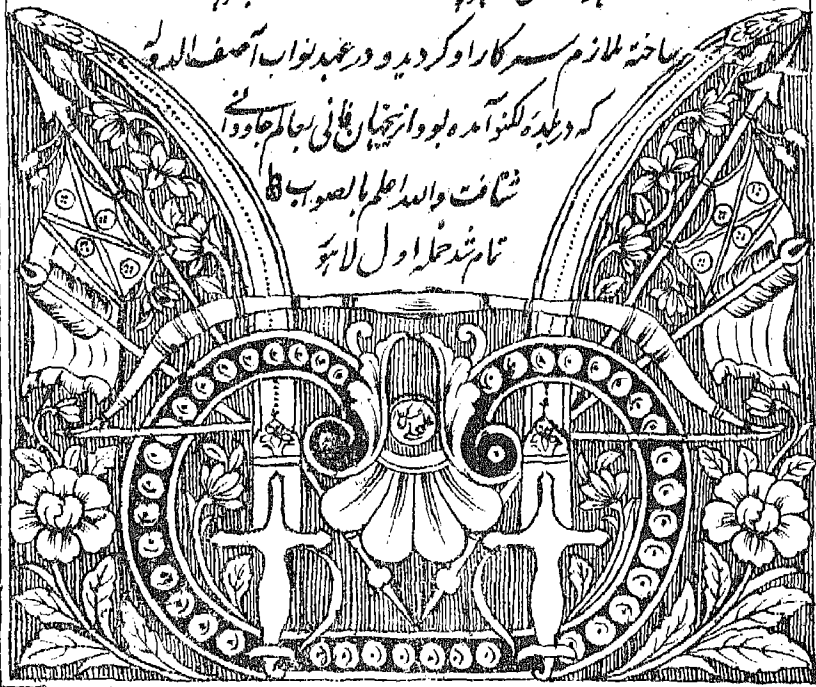
جلد دوم از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ تاریخ لاهور که در سنه عیسوی ۱۸۴۸ سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکریز خامه وقائع نگار
شده بود که رانی چنده والده مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعهٔ خاص آنجا بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه‌دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که بصلاح و مشورهٔ رانی صاحبه نوشته بود مردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در آنجا شده بود در قلعهٔ شیخوپوره که
بفاصله سه منزل از لاهور واقع ست بردند و سردار لال سنگه را بعد از معزول ساختنش
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپوره
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند بسببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت در از بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهدهٔ جلیله
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کما ینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید حق میشود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
دخیل کار بودند با خود متفق و همواره ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمهٔ ریاست که
در پیش شود آنها در ان فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
کونسل آن دربار بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل درین صورت همگی امور آن ریاست

در قبضه اختیار خود میداشت و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا بر وفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب هیچ یک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیدنتی آنجا مستعفی شده بولایت
تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب سابق
در وقت وقوع محاربات فیما بین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارد هاردنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت بلکه در
انعقاد مصالحه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامه و شروط آن صاحب موصوف
و سر هیمر لارنس مذکور واسطه شده بودند بلحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کاری صاحب
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری و بیدار مغزی
حسن انجام و انصرام مینمود و لیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال نکوهیده سکهان کوکب ادبار و نکبت ایشان بیست بقول آنکه بیت چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نباید بکار امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد که موجب
بردن رانی صاحبه از قلعه شیخوپوره در شهر بنارس گردید و تفصیل این اجمال بدین منوال است که
بعضی سرداران بد نفس و وخیم العاقبه برای اتلاف و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان و شاگرد پیشه و غیره عمله بسکوت گهر را که اهتمام و
تیاری طعام صاحبان در آنخانه از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن نقد و جاگیر با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عمله این خانه شرکت در روزیکه تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در انخانه قصد کنند یک دو روز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهید تا شما را زهر هلاهل بدهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد از آنکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم و فنا

و فنا شوند و برای تحسین هر یکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دوامی نسلاً
بعد نسل داده برای دلگرمی شما را مستغنی خواهیم ساخت و شاید پیشگی یعنی قبل از بجا آوردن
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شوند و
باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدگر و هم بتماشای رقص و سماع
مزامیر و سرود و خود را حظ و سرور می بردارند درمیان کمپ یک خانه وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام و غیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هر گونه طعام انگریزی در آنجا خانساما و خدمتگار
و غیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانساماں و این خانه را مسکوٹ گهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در آنجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در آنجا
قرار میابد در آنروز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند با جمله عملهٔ مسکوٹ گهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کورنمکی و سفاهت برین
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته بحسب عهده و خدمت خود با تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این امر که بقتل قسم بحسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامه
را برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یکدو هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان بر آن قرار یافته هر یکی در کمین وجوهای وقت نشستند تا اینکه حسب الاتفاق
صاحب مهتمم مسکوٹ گهر بخانساماں آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانهٔ مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند گردید

باید که برای هفتاد و هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات و انواع
شراب برحسب معمول تیار باید کنانید خانسامان بمجرد یافتن حکم بادیگر خواهرتاشان
خویش جهت اطلاع این امور رسانیدن این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک
درین راز و شورا بودند مخفی بوقت شب رفته و خواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام سکوت که از ایشان بگیرد و هم زیرا که خاص برای ذات خود در عمل آوری این امر
وعده کرده بودند بستانند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج باوجود
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسامان
وغیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم طیاری
طعام آن روز یافته اند در شب وقت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت کمپو
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت اینحال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه را مع عمله سکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشته ها ایشان اینحال بخوبی منکشف گردد آن صاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای شگرف زمانی در ورطهٔ حیرت فرو رفت
و باز بخود آمده نزد مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
خانه سردار مذکور فرمان داد گویند دو سه پهره سپاهیان گوره ولایتی بسر کردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آن مکان را محاصره نمودند من بعد بکپتان را کتف بسته مع کاغذات
که در آنخانه یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات که
همانها نوشته بودند حال سازش و اتفاق عمله ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سرداران ... مستعد و آماده شدن آنها بران کار رزیدنت صاف و صریح معلوم گردید
چون چند و قبه اقرارنامه های نوشته ایشان بدست آمدند و بعضی ازان مردم بخوف سزا هم
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول یکدیگر را ظاهر ساختند گویند روزی که جرم
شاکر و پنده مسکوت گهر و بعض سرداران سکه نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمی‌کنند
واکثر اوقات در عبادت مشغول می‌باشند مگر صاحب رزیدنت بسبب اشتعال غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را برابر ایستاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چنانچه بعض از صاحبان افواج
رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصاً چنین جرم سنگین که سبب ...
حکام و دیگر هم قوم ایشان بوجه از راه مکر و فریب شده باشند سزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ
سست رایی بود فسوس و درنگ + الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسن در گلو
بسته از حلق کشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند منجمله آن اهل سید نام
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف کرده
دیگر از نام کسانی را که درین امر شریک بوده‌اند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحةً قصور
او را معاف فرموده از قتل شدن رهانید او نام دیگر کسان را از سرداران لاهور از انجمله
نام رانی جنده را نیز گرفت و گفت رانی صاحبه قریب دو لک روپیه را بشاکر و پنده مسکوت گهر
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسیده مگر عند التحقیق هیچ خط و نوشته رانی صاحبه در نقد سه یافته نشده
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره بدربار لاهور طلبیده
انکشاف این امر نماید بنابران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند و چون او بموجب طلب

روانه لاهور گردید در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه ازان بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپی سپاهی سرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در آنجا
رسیده رانی صاحبه را بطرف قلعه فیروزپور برد و بعد از قیام چند روز در انجا او را در کمپ
لدهیانه آوردند بعد حکم رسید که رانی صاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه رانی صاحبه
طوعاً و کرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تخفیفی می دارند و درهمان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است هرگاه رانی صاحبه از فیروزپور
و یا در لدهیانه تحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
هندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپور است آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه زر
و جواهر و غیره اثاثهٔ ذاتی رانی صاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند چون
با اینهمه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسپارند در رضای صاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد شوند و مشهور است که رانی صاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف چشم بر دو دست
خود را چنان بزور بکمر بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد و صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده داخل

ذاتی خود [illegible] چوکی و پهره سرکاری هم بمکان او میباشد و هرگاه برای کتهاب
هوا و یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چند تا سواران سرکاری برای حفاظتش
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار دینا ناته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله مسکوت گهر نیز نظربند گردیدند و بحضور
مهاراجه صاحب رفتن نمییابند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعتماد حکام و افسران
فوج انگریزی بر هیچیک از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان
گوره و لایتی در محل دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران
که از راه نادانی و حمق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و بلا سود
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و باز
اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه از بودن
شفقت و همتا د صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارها مردم از متعلقان ایشان
در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل عام
میشد و فتنهٔ عظیم برمیخاست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در انجا برپا شد شهر و قلعه هردو از گلولها [illegible] سوخته و ویران گردیدند اهل قلعه
مقتول و یا اسیر گشتند

در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج انگریزی با دیوان مولراج صوبه‌دار ملتان پسر سانول سنگه

بدانکه سانول سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه‌داری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال زر مالگزاری صوبهٔ ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغخطی بیباقی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او خرم و خوشنود بود و خود نیز در همه امور تابع و فرمانبردار دربار موصوف

میماند بدین سبب اهالیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه ملتان بمولراج
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق به مولراج قرار
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی نمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بود و بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و سیاخانهای ایشان را تباه و برباد کرده اند و
باقیماندگان ایشان اگرچه بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند لکن تاهم بفریب و حیله خواهان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را به بهانه گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه می نمودند گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرمایند بالراس والعین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را اگر خواهد بر آمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردیده دو صاحب را از افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال با اهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و
کثیر ذمه او بر آمده بود بجا نقدا ادا ساخته فیصله نمود و فارغ خطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه و غیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را منشا بدنامی دیوان مذکور از

از طلب خود ... چون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند که او را
بنام یکدام ملید در لاهور طلب داشته در خصوص اندازه چنانکه بعد از صلاح و مشوره او را تا بطلب
داشتند تا آنکه حساب ایام صوبه داری پدر خود ساونمل سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه تا
روز وفاتش بجا نداد و در جواب نوشت پدرم ساونمل سنگه حساب هر سال مع زر مالگذاری
در سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود داشت چنانچه نقول آنرا ارسال
میدارم و اگر با اینهمه شما را در حساب پدرم شکی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمایند و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمی باید حساب وقت صوبه داریش تعلق
بخودش داشت نه از من بهرکیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد و کارداران دربار
لاهور این چنین تحریر او را حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کاهن سنگه را بجای او
آنجا مقرر کرده اند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلید های قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دهانیده و بندوبست عمل و دخل او در صوبه مذکور بکنانند و چون سردار کاهن سنگه
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص نما بپیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت ضیافت ایشان را
بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور بدیوان مولراج گفته فرستادند که
ما بین فرودگاه ما و قلعه جایی قرار دهند تا فردا ما و شما هر دو در آنجا رفته بعد از ملاقات
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آنصاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در انجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بر وقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با فرنگان که چند لمحه پیشتر
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق رسمیه بمولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه دار حال ملتان آمده ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور رسانیده دهیم پس شما را لازم است که بزودی تعمیل این حکم نمایند مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضر اند و مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست مگر از
قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه چنان دستور است که هرگاه کدام صوبه دار جدید
از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه دار معزول و منصوب هر دو بدرگاه شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی رفته کلید را بصوبه دار جدید تفویض می نمایند درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من بدرگاه مذکور رود و من کلیدها را بلا تامل تفویض او نمایم که ظهور این معنی موجب تهنیت
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد درگاهها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شده بمولراج
گفتند که این چه سخن بیهوده و بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگوئی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد و امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت روبروی
ما هر دو صاحبان بکهان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و مآل اندیش بود کلام افسران را شنیده افروخته نشده و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم
نه برای دادن کلید حیله نموده ام بهر کیف هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود که سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان شنیده بسیار افروخته و برهم
شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیگوئی بلکه کلام خوشامد و مدارا می کنی از این زندگی که

که داری و دولت بهتر است ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را فهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان
شما با شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
کردند که تو چرا بصاحبان که ترا به بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی
و برای چه خوشامد ایشان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما کو
وتابع رسیده این تهدید بدارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
بگشائید خیر انچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکبانی وحشی مزاج و
مغلوب الغضب بودند تحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشاره
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم مستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد ازین سفاکی و جرأت بی محل از
آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج مشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را اظهار نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
زیرا که اگر درینصورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم حفظ جان و مال و
اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که بمقابله افواج انگریزی کنم
او درهمین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و مافی الضمیر
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر خواه از مقابله انگریزان میترسی برو و در گوشه قلعه بنشین ما
دانیم و جنگ داند تا که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید اول مردن
آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار تا مقدور خود جنگی اگر در صف جنگ و میدان
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
آنست که خزانه را بگشا تا مردم سپاه چه از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و
پیکار بهم رسانیده با فوج اعدا که بر ما یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا العوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او جنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوخته پدر تو بسیارست و ترا بجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سگ سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بموجب
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو برتافته و ادبار دستگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسده ها برپا میکنند و آخر وبال آن خود هم را فنا
می نمایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه تشنه خون تو اند اکنون
مفسده را هم گو از ذات تو سر نزده است بتو منسوب کرده چه عداوت و کینه ها در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض مادر پسر خود را ابتلا ببلیه عظیم دیده بسیار بگریست و گفت

و کلید خزانه پرسش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین منوال ست که صاحب رزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مستر ادورد را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان تعیین
فرمود و از ابتدای اینجنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله می کرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت می نمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب تمیز نمی گردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه‌دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پسر شام سنگه اتاری واله
صوبه‌دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبت حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه اتک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مستر ادورد را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه جمعیت
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شما بفاصله پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با حمله مسکوت کهر بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جند صاحبه از ملک
پنجاب است و یا این هر دو امر بوده باشند بالجمله چون آن شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را بر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند بدین خوف و
هراس از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفته شریک دیوان مولراج
گردید علاوه اینکه مولراج نیز متوهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد ادورد صاحب برد اعتماد بر وی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه ازین سو رانده و از آن سو

در مانده شد از ملتان برخاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور
را بهم رسانیده قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود اهالیان
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدانطرف نمی نمودند لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده
مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنابر رفع هنگامه و فساد واقعه ملک پنجاب از دار الاماره کلکته
قصد هندوستان غربی نمودند چنانچه در ماه نومبر ۱۸۴۸ عیسوی از دار الاماره مذکور بسوار
سفینه دخانی متوجه آنطرف شدند و از بنارس به سبیل ڈاک براه کنپ کانه پور نهضت فر
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمودند و کمندر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطه بنگال لارد گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرت
پنجم برای خم گیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبه قصور که قریب لاهور است گر
و لشکر کیورٹن صاحب بهفتم دسمبر از مقام کچران واله کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای چناب افتاده بود نمود مگر بسبب
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار مذ
یورش بر فوج مستر ایبٹ و راتک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت عدد
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافته نمود کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعد
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هری سنگه که
گلوله انداز ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در دار

در دارالشفای انگریزی آورده‌اند و آخر بدان زخمها بمرد گویند سردار هری سنگه مذکور بسیار قوی هیکل
دراز قد و جسیم بود برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم همراهی
فوج او برده بودند او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس نزد وغا با اگنیو صاحب
با سه توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن مورچال ملتانیان و گریزانیدن آنها
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
انبوه مجبور برای گرفتن پیاده ایستاده کرد و هر گاه بارش گلولهای توپ و تفنگ آنها
شد از آنجا هم پس پا شدند و آن پاس ایشان هم بدست فوج انگریزی درآمد و فوج مذکور
مورچال و پاس که حریف را آتش داده در خیمه‌گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بعد توپی منجمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود این عبارت کنده بود احمد یار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرد و در جنگی
از فوج کورتلند صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنجا خنده میزدند و از راه
طعن میگفتند که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
و این سنگه و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کردند در مقام نبود و به پشاور رفتند و درین جنگ
دو صد سپاهی از لشکر ادوردز صاحب کشته و زخمی گردیدند بلا زم جدید بودند از طریق
جنگ خبر نداشتند و آزمایش ندیدند بلکه فقط دو کوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند و
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند دو کوره زخمها برداشتند و سپاهی بلیتن دوان
مجروح بزخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض است آزاد
قلعه آمدن نمیدهد و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ
سابق از فوج اگنیو صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی آمد
و مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ سخ اسپ خود را برای حمله کردن که

نادیش که دران مقام موجود بود لگام اسپ او را گرفته مانع آمد و در همان روز ناو از ستلج وا آمده
بر روزه بجنگ آمده بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضرست سرکار آنرا بگیرد و چونکه چند
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرموده اند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه بتمام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خودها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته سرداران
خود را که انگریز باشند قتل کنید و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل کیبل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کمبرمیر افسر کمان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
دیدار سنگه برآمده بجانب علی پور که از رام نگر بفاصله هشت میل واقع است کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد چهکره محمول گلوله و باروت
بسیار زائد از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف گاو قدری کم ازان و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمندر انچیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوت گوبند داس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن هشتصد سپاهی
بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شد و هفتاد توپ ست و همراه جنرل کوئیش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجهزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده در ابین آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل سردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک با فوج و آلات حرب بند از طرف شما ضرر عاید خواهد رسید گلاب سنگه

گلاب سنگه پسر شما را که در لاهور بدست ماست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردد
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر اڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم نومبر رسیده بود و از آمدن جنرل
تهکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج خود از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود و سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت
افواج انگریزی کشاده است کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر واقع
شد بموجب رپورٹ کمانڈر انچیف بهادر بحضور نواب گورنر جنرل
لارڈ ڈلهوزی بهادر خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمانڈر انچیف این است که بفضله تعالی
بسعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله ما درآمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاه و بیست و هشت
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام
از رام نگر فاصله دو کروه داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا در مقابله حکم بسر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بهمین طرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و شش
ضرب توپ را بسرکردگی میجر تهکیول آنطرف دریا روانه کردم و در آن مقام پایاب همراه
نکلسن صاحب شانزده کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف سه چهار میل پیشتر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

و فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل پیپه‌ها بسته عبور از دریا نمود و سه
توپها را بسوز برای آن گرم آواز داشتیم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده بطرف ما مصروف نماند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت روز حصه
کلان حریف بر فوج میجر جنرل تهکیول صاحب حمله کرده توپها را سرکشانید و چون تا یک ساعت
توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر نشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون برزد گلوله توپ رسید نزد از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیاری مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج آنها گسیخت تهکیول صاحب بنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آوردن
موقوف کرده بر فردا گذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از آنجا بگریختند آنگاه دو رساله سواران تا برای تعاقب شان شتافت و شنیده
شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و سه افسر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ما افتاد انتهی عبارت رپورت کمانڈر انچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دوآبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دوآبه بسبب یافتن امن و
اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر ویلر قلعه های سرداران
مفسدین سکه وغیره را منهدم ساخته بطرف دوآبه جلندر معاودت کرده آمد و بهفتم دسمبر
کمانڈر انچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور بسیار
اسباب رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است بر کشتیها بار کرده
از دریای چناب فرستاد در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا گرم رزم و پیکار
بود یکی در پشاور و دوم در هزاره و اتک بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

با دیوان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه ملتان زود مفتوح گردد زیرا که
فوج بنگالی نیز رسید و شیر سنگه که کمک قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پایداری از مولراج
غیر مقصور و دریوقت راجه مهیپال پوری که قریب جالندهر است و سر بسرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفتننت گاردن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافته از قلعه خود
دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله انبه
کرنجیه رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید مذکور در مدت سیزده
روز حمله باعیان پتهان کوت نیز کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شد مذکور میشود راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده وجوه بغاوت نوشته است و سوم
سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور بدین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار روپیه
اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بد عهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارکزئی ملامت میکنند و ایبت صاحب که در مقام هزاره است شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اتک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اچپت سنگه کلیانوالا
کمیدان اکال پلتن سکهان بحضور لارد صاحب رفته رجوع کرد و جنرل اشیا سنگه نزد نکلسن
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه اتک کرد و نیز میگویند که چتر سنگه
بحضور لارد صاحب نوشته است که اگر جان ما را امان شود بحضور حاضر شده غاشیهٔ
اطاعت بر دوش کشم معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض بظاهر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استعفای قصور خود نمایند افسوس که این دم ناعاقبت اندیش از

از بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیها می‌کنند
و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و یازدهم
دسمبر یک حصه فوج بمبئی در ملتان داخل لشکر وش صاحب گردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار سنده رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک رساله
ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایبت صاحب میرسید لهذا هنوز بر قلعه
اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور خود مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود دست و بعضی نوشته‌اند بجز از تطلبین این هر دو خبر میتوان شد که از رسیدن
افواج بمبئی و توپخانها در آنجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد و
اکنون فوج انگریزی حائل ست درمیان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا او بمدد مولراج در
قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثر بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
آگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردید مردم در هر گذر و مقام پایاب آمد و رفت میکنند و آمد و رفت سفائن کلان تجارت وغیره
مسدود و کشتیهای غله و آلات حرب که از آگره بطرف دیار مغربی میرفتند بدقت
و دشواری ازین دریا تا دهلی رسیدند و از آنجا آنرا بر شتران و عرابها بار کرده
براه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور بخبر جنگ تاریخ سوم ماه مذکور که با شیر سنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه
قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزند بدان ضرر باهل قلعه نمیرسد مستر هربرت با نهایت
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان گلوله باری بر لشکر حضرت
از اندرون قلعه میکنند که هر دم فوج چتر سنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی
الله له سپاهانه در سواد ملتان رونق فزا گردیدند و فوج بمبئی مع توپخانه بالکل تا بیست و دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در ملتان رسیده و مشهور است که تا قلعه ملتان بدست افواج
انگریزی نخواهد آمد کمند رچیف بهادر بتعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگه در چهار جایی
قلب است که گذر فوج انگریزی در آنجا بدشواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور
تا دریای چناب بدین صورت است نقشه راه از لاهور تا دریای چناب
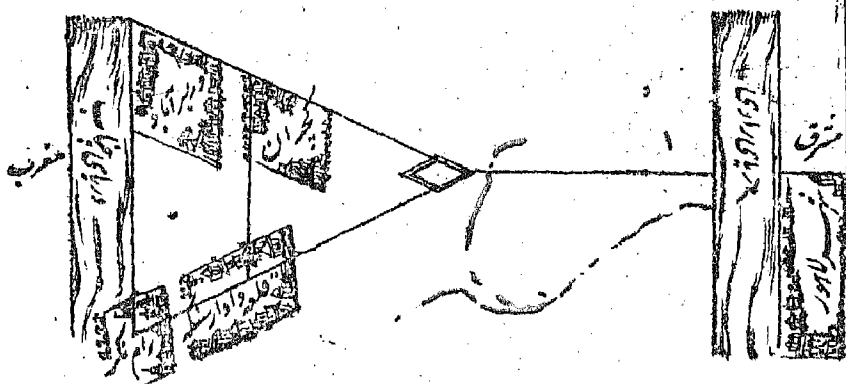
و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بسبیل ڈاک و از انجا در بهاولپور داخل شده در
معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بتاریخ هشتم و بیست و ششم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلٹن
انگریز را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمله آن در غول راست پلٹن بیست و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی گوره از پلٹن ملکه بسر کردگی کرنیل فرینکس و در غول چپ پلٹن هشتاد و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی از پلٹن سی و دوم ملکه زیر حکم برگیڈیر مارکهم صاحب و هشتم پلٹن گوره ملکه و پلٹن
سوم بمبئی هندوستانی و اڈورڈ صاحب بر بلی که قریب شش محل است حمله نمود در آن
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقامها و غول
چپ بر مقام رام تیرته و شواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر
رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و لهذا انجا در کوهی مستحکمه
که در آنجا قبر ساون سنگه پدر مولراج است بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل کار

قریب مسجد تکیه در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت ست
شناخت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند دیده
با ایشان تعرض ننمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریخت و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در ان مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از انجا
عزم و قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نیز نمودند در انجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که بسبب
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردو آن باغچه هم پاس شب رفته باز بدست
سپاه انگریزی در آمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانه غنیم از افتادن گلولهای توپ دو بار آتش در گرفت وقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون نزد مولراج
گلولها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی میجر گاردن از شصتم پلتن
ملکه و انسین کلن صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت تنک سیند صاحب
از پلتن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفتنت یلی فر صاحب
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم ملکه و لفتنت
گرنیل منس صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین تکر و کل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت نل صاحب انجنیر و سه گوره از پلتن دهم ملکه و چهل
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیره که در انجا دمدمه بسته لفتنت
تامسن صاحب با دوازده سپاه رفته بود از انجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف شلک بند و قنابر یکدیگر خالی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها
را به فاصله هشتاد گز میبردند و از ضرب گلولها دیوار قلعه را رخنها می نمودند و از ین طرف

واذین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف بدیر زیرا که در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از گلولهای اینطرف اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود در پنج حصه منقسم ست یک لشکر
زیر حکم میجر تهیوگل صاحب در مقام کاهیله دوم بسر کردگی جنرل کمبل صاحب از کاهیله
براندک فاصله سوم لشکر کمند رنجیت بهادر در موضع چنولیه چهارم رابع برگد یری صاحب
کرفوج رام نگر ست پنجم لشکر برگڈیر پوپ صاحب در وزیر آباد و پلهای مستحکم بر دریای جناب
بجنب عبور معسکر انگریزی مابین مواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رییس کابل بسردار چتر سنگه نوشت که میجر لارنس
را که برادرم سردار یار محمد خان [illegible] اسیر کرده است باز تفویض بوی نمائی زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در سنه
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
ایران گردید و انچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض ست گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار گرد و رفته جنرل ویش دا شرفی
گلوله اندازی که او شصت بسته گلوله بم را دران سلح خانه زده بود انعام داد و درو
اشرفی افسر او بر وی بخشید مشهور ست که بسیار شهر و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند سوای آن هشتصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه هزار
من باروت بود و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع شد و سوای
آن روز دیگر در کوٹهٔ غله نیز از گلوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شب
ماند و چون روغن گاو و روغن چراغ دران گدام بسیار بود لهذا روشنی تا مدت دید
معلوم میشد تا بحدی دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی درآمد

قریب مسجد یکه در قرب آن قبر شمس تبریزی و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت است
شناخت درآنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند دیده
با ایشان تعرض ننمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریخت ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که دران مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه
غرور قصد گرفتن مقام مقبرهٔ شمس تبریزی نیز نمودند درانجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد بسبب
حمله کردن گوره‌های ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردو آن باغچه هم پاس شب رفته بتصرف
سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سرکردند چنانچه در سلاح خانهٔ عظیم از افتادن گلولهای توپ دو بار آتش درگرفت و وقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون [illegible] مواد
گلولها هم نماند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی میجر گاردن از شصتم پلتن
ملکه و انسین کلن صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفتننٹ نیک سدینڈ صاحب
از پلتن نهم بنبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفتننٹ یلی فر صاحب
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم ملکه و لفتننٹ
کرنیل جنس صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین نکٹ و کل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفتننٹ ٹل صاحب انجنیر و سه گوره از پلتن دوم بنگاله مقتول
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که درانجا دمدمه بسته لفتننٹ
ناسن صاحب با دوازده سپاه رفته بود ازانجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف شلک بندوقها بر یکدیگر خالی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصرهٔ افواج انگریزی توپها
را به فاصلهٔ هشتاد گز میبردند و از ضرب گلولها دیوار قلعه را رخنها می نمودند و ازین طرف

وازین طرف توپها را زود زود سر میکردند وازطرف حریف بدیر زیراکه در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار ده کس میکرد واز گلولهای اینطرف اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیرسنگه بود در پنج حصه منقسم است یک لشکر
زیر حکم میجر تهوگل صاحب در مقام کاهیله دوم بسرکردگی جنرل کتل صاحب از کاهیله
براندک فاصله سوم لشکر کنور رنجیت بهادر در موضع چونیه چهارم تابع برگدیر پی صاحب
که فوج رام نگر است پنجم لشکر برگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور معسکر انگریزی بدین سواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای
آن رفتن تواند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چترسنگه نوشته که میجر لارنس
راکه برادرم سردار یار محمد خان بشما کرده است باز تفویض بوی نمائی زیراکه
در خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد واز اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان
سنه ۱۲۶۴ هجری محمدشاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیرالدین شاه پادشاه
ایران گردید وانچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار گروه رفته جنرل وش ده اشرفی
گوله اندازی که او شست بسته گوله بم را دران سلح خانه زده بود انعام داد و دو صد
اشرفی افسر او بر و بخشید مشهور است که بسیار سپاه و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند و سوای آن پنجصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه هزار
من بارود و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع گردید سوای
آن روز دیگر در گوشه غله نیز از گلوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شب
مانده و چون روغن گاو و روغن چراغ دران گدام بسیار بود لهذا روشنی تا دور دور دیده
معلوم میشد تا بحد دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی در آمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و بند و سنگه سردار که اگنیو صاحب را از دست خود کشته بود قتل کرد
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و دیگر
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوخت و مهاجنان شهر یازده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضهٔ افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده
رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام [illegible] سواران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حوالهٔ ایشان نکند او را نظر دارند
تا در قلعه اتک رفته پناه بگیرد چتر سنگه در جواب آن [illegible] محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زهر دهانیده کشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف کاوکشی کردند و تمقام در باب
دوست محمد خان روایات مختلف اند و بعضی آنست که سکهان صوبه پشاور و قلعه اتک را بوی
دادند بدین شرط که او مدد ایشان کند و سر هنری لارنس دوم جنوری از بمبئی در سند رسید
و از سنده در بهاولپور رسیده دو مقام کرده بتاریخ ششم در فیروزپور رسید بلاقات
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت ساون سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت ویش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب معروض
شما این ست که دیوانجیو خود را بتفویض سرکار انگریزی کرده و هنود و بدست ما سپرده نشان

نشان سفید بیابد معلوم گشت که دارندهٔ او ایلچی است و دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعه اٹک بدان متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنیل لارنس در لاهور رسیده با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر بهادر که مورخه هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را انگریزان [illegible] که در چهار و نیم برای تهنیت این فتح
شلک شود یازده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و بجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت دواب و بعد فروخت خیمه و خرگاه وغیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و اتفاقی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آنچنان نزدیک برده
بودند که مردم قلعه نقشه [illegible] سر کرده مذکور محفوظ ماند و افغانان همراهی دوست محمد خان
بر قلعه اٹک بسبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بر ننگ و ناموس سکنه قلعه
دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد گوش نشنیدند ازینجا ثابت شد که در میان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده ۱۳ افسر مقتول و سی و سه ۳۳ مجروح شدند و سر کرنیل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
کمیشنر چیف بهادر داخل شد و از شروع فبروری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
[illegible] ریزیدنٹی لاهور بدستور سابق بحال گردیده در جنگ سیزدهم ۱۳ که مشهور بجنگ
چلیان والا است بسبب کثرت بارش تهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیدند ولیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته میخ آهنی بر
توپها از میخ زده بیکار کردند چند هزار از سکهان کشته و هفت کس سکه زخمی را در دار الشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب بقلعه ملتان شده اند که سنگ و یا خشتی که

از فصیل قلعه می‌ریزند بر پای سپاهیان می‌افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان خود
را حواله میجر اڈورڈ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که همگی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده‌اند و سبب قتل شدن گوله‌اندازان سرکاری در جنگ چلیان
این شد که بسبب نفهمیدن کلام افسر خود دران معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده باستاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله‌اندازان را قتل کرد ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزاده‌های شیر سنگه
نیز کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا اتفاق
شرائط جان بخشی خود را حواله دش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را گشودند و حواله سرکار نمودند بعد رسیدن این خبر بنواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام گهوجاری صادر نمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گوله‌های توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را سپرد سرکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که در
کمپهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک وکیل
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و بعمر پنج
پنج سال بود حاضر شد بحضور دش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهاده پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

بیان سپردن دیوان مولراج خود را بسرکار

و قریب دو هزار مردم همراه بنگاه من بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند رساله‌ها
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلتن گوره‌ها و دو پلتن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بر چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور گردیدند تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تا هم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش تا سی فت
عمیق است مگر از صدمات گلولها جا بجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه مینمود و در بنا
شک نیست که اهل قلعه تا بمقدور [illegible] توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هر گاه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال [illegible] و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج و همراهیانش [illegible] را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کیمپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب دوش صاحب در خیمه
فرود گردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیمند و
تاکید است که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نباید و در مقام خزانه پهره گوره‌های
ولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان آنجا خصوصا قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سگهاند
که بر اثر تسلط چند روزه بر رعایا انواع جفاها نموده ملک را ویران کردند و لاش انگینو
صاحب و اندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بیل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی نظم ملتاج چو شد منهزم و بی رزقی پدید
منصوری و اقبال بانگریز میسر شد تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم او با دل
من گفت که ملتان مسخر شد تاریخ تخرجه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان ✣ و اندر قید شد مولراج نادان ✣ ز بهر گوهر تاریخ هجری
دل من شد به بحر فکر غلطان ✣ شکستم فرق و پا دیوان مولراج ✣ بدل گفتم مبارک فتح
ملتان ✣ و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواهش
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و گینگم صاحب انجنیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد نکوئید
گلاب سنگه بعد فتح ملتان نرسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و گفتند بوی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه درآمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کیمپ کمندر نچیف بهادر برای مدت چهار ساعت آمده باز مراجعت
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف ست که همراه شیر سنگه مردم بسیار اند و لیکن هیجده
هزار سپاهی جنگی ست و هفتاد توپ دارد و خود ... که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف ما یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چندان مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میروند و آنچه باقیند خواهان صلح‌اند
زیرا که بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت پوهی صاحب مذکور سکیفیت که مارا
حریف ضرری نرسانید نقشه مختصر نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند

ملکه رفیع الدرجه اشرف الامرا
آنریبل جیمس اندرو ارل آف دلهوسی
گورنر جنرل بهادر ناظم اعظم ممالک ... انگریز بهادر ... ۱۸۴۸

پلٹن ... رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است برای درستی
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگگاه مامور گردید
و نواب گورنر جنرل از راه مزید قدردانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال و اسباب نقد که

که از قلعهٔ ملتان بدست سرکار آمده است بافواج شعبهٔ آن که شریک جنگ بوده‌اند
حسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن
سیزده لک روپیه واپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگینو و مستر اندرسن
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان با بدن شان پیوسته
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازهٔ قلعه آویزان کرده اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشتهٔ این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
فنا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل ما بی قصور مولراج اصلا نیست در دست
نامبرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج [illegible] دیگر مهری دربار مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ایدورد صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعض مقام
غله و روغن گاو از وقت ساون مل سنگه فراهم بود و در جائی نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال بسبب پریدن سلاح خانه و غیره مکانات ضایع شد و سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی بود و دیگر اسلحه و آلات
حرب [illegible] خالی نبود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و مملو
[illegible] چهار کرور روپیه را اسباب در آن قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی معلوم
نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دو شالهای نفیس داده
بود اکثر لباس آن کفن را از قبور بر آورده دیدند و چون او را حال ناشتی شان معلوم شد بار کفن از
پارچه سفید داد و یک صندوقچه مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز بر آمده و دوش صاحب بهادر
اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه [illegible]

و عیال مولراج را از قلعه بیرون نبردند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جابجا بیرون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه زر می برآید و از نزدیک کس که از قلعه بیرون برفت بقدر
هفت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی و پهره بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرف
نمودند روزی اڈورڈ صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش بر چیز که داشته باشید ظاهر کنید دش صاحب آنرا بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که در ان نسخه جهت دفع قسم
تب هستند حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی سه سال قدش اند
قد دراز بقدر پنج فت و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پهیکا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مگر زحمت و عبوس صاحب غیرت و حیا وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر پا بوی خوبصورت سوار و بر زین پا بو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر
بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و هیجر پیچ صاحب بدست او
بوده بظاهر هیچ نمودی نداشت نه باکسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریز را بنظر خشم می دید و لیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه [illegible] چناب عبور کرده در مقام وزیرآباد مقیم
ست ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمه ها بستند و آلات حرب را بهر
جانب جمع کردند و بیبیان صاحبان عالیشان هم سپاهیان که مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی ذکر فقط سپاه جنگی جریده ماند و این هم گفتند که شیر سنگه
اول برامرتسر حمله خواهد کرد و کمندر انچیف در تعاقب او سرگرم هستند و جنرل
وش برای کمک کمندر انچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم فروری فوج کمندر انچیف

فوج کمندر نجیب از چلیانواله روانه شده قریب به بسولی رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلتن گوره و چهار پلتن هندوستانی و یک رساله سواران و یک تپ گوله اندازان
اسپی و یک توپخانه موجود است و رساله چهارم هم بکناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکند که از معبر گنگا تا شاه دره که از دریا آید تا امرتسر رفته است و چون
موراج را بعد بودن در لاهور در گوبند گره فرود کنانیدند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم است روزی شیر سنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بد دماغ ظاهر کرد که با کمندر نجیب به شکست دادیم و غالب
آمدیم لهذا فوج ملتان محاصره آن کرده است برای کمک کمندر نجیب آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن قلعه
ملتان در سرکار انگریزی نمودند و اوایل در لشکرش افتاد و دو پلتن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف موکب برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظربند بودند باجازتش اول در لاهور آمدند من بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده اند
و نیز بعضی اوشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بهفدهم فروری کوچ افواج انگریزیه
از [illegible] لهور تا شش میل بیشتر شده در مقام [illegible] مقیم شده و کمندر نجیب بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمودند که در یک خیمه دو دو صاحب بوده باشند و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچه بدین طور تخفیف هشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
روز کوچ آذوقه پنج روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فروری لشکر پلروی صاحب داخل
کمپ کمندر نجیب بهادر شد و نیز در بین تاریخ مارکهم صاحب پل کشتی را بقبضه خود آورد
و بتاریخ هیجدهم ماه مذکور لشکر کمندر نجیب بقدر چهار و نیم میل بیشتر رفت و غرق در میان آن

فوج شیرسنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیرسنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
و مارکهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کنپ کمانڈر انچیف شد الغرض بتاریخ هیجدهم
ماه مذکور در لشکر کمانڈر انچیف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و میجر لارنس با دیگر
رخصت یافته گرفته در لشکر کمانڈر انچیف آمدند و خریطه خطوط ڈاک را که مردم او غارت کرده بودند
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه کلان مولراج بر آمده بود
اینست طلا ۱۲ انار کنگن مرصع یک زوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه بالا آمی مروارید سلک
کنار قیمتی یک عدد و در شهر ملتان نه هزار و دو صد عمارت عالیشان به شمار آمده و برای
واگذاشت شهر نذری مقرر گردیده است و حنری کورث لیند صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و بیست و هفتم فروری قبائل مولراج را در مکان امیرخان فرستادند و از نزد ایشان
بسیار مال و اسباب بر آمد و بحکم چند کارندهٔ مولراج نیز گرفتار شدند و قلعه هرن نیز در قبضه
سرکار در آمد و حال جنگ گجرات را که جناب اخبار نگاران نوشته و در آن شکستی فاحش شیرسنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده به تفصیل بیان کرده اند که از نه ساعت روز بر آمده
جنگ فیما بین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر تیغها افواج یکدیگر
زدند درین زد و خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلٹن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهار [illegible] صاحب
پولٹکل اجنٹ زخم برداشتند و قریب دو نیم صد سپاه سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده آنچنان درین رزم و پیکار جانفشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و نیز بعض چهل توپ غنیم بدست آمدند و شیرسنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافتند گریختند
و کمانڈر انچیف با رسالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیرسنگه را از گجرات نیز گریزانیدند

هم گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمه های کمندر انچیف حمله کردند و هربار
شکست یافته منهزم گردیدند مضمون اشتهار یکه نواب گورنر جنرل بهادر
مورخه ۲۴ فبروری سنه ۱۸۴۹ عیسوی از کنپ فیروزپور داده اند اشتهار
از روی چتهی کمندر انچیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فبروری سنه مذکور غلبه
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
منتج بفوائد کثیر شد کمندر انچیف می نویسند که دیروز لشکر با برکهم صاحب و دو دسته رسالهٔ جات
که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و با همه را همراه گرفته از تر گور بطرف شاه دولا
کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد
دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده زیرا که
تا دوازده کروه اسباب ایشان بوقت گریز مانده یعنی در جای توپها را گذاشته اند در
مقامی کولی و بار و در را از حالت اضطرار انداخته اند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط صد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سکه که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خواهم نوشت تمام شد مضمون چتهی کمندر انچیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز بهمانقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و هرگاه کمندر انچیف
صاحب بر اعدا مظفر و منصور شده در کنپ خود تشریف آوردند بر حسن انتظام و خوش تدبیری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که باوجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب و بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی شد
شاید در کدام عهد هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که بسرکردگی درانیان شریک شیر سنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بزمین ریخته بود و در میدان صف جنگ
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بقدر چهل و سه توپ باعداد بدست آمدند
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتنی و هند که سابق بدست
غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته به جانب گریخت یک گروه بطرف بهیر و دیگر بجانب جهلم رفت
و لشکر جنرل گلبرت بطرف دینگی و کنپوکیمل صاحب بطرف بهیر نهضت نمود و سردار چتر سنگه
که درین معرکه بود زخمی شد
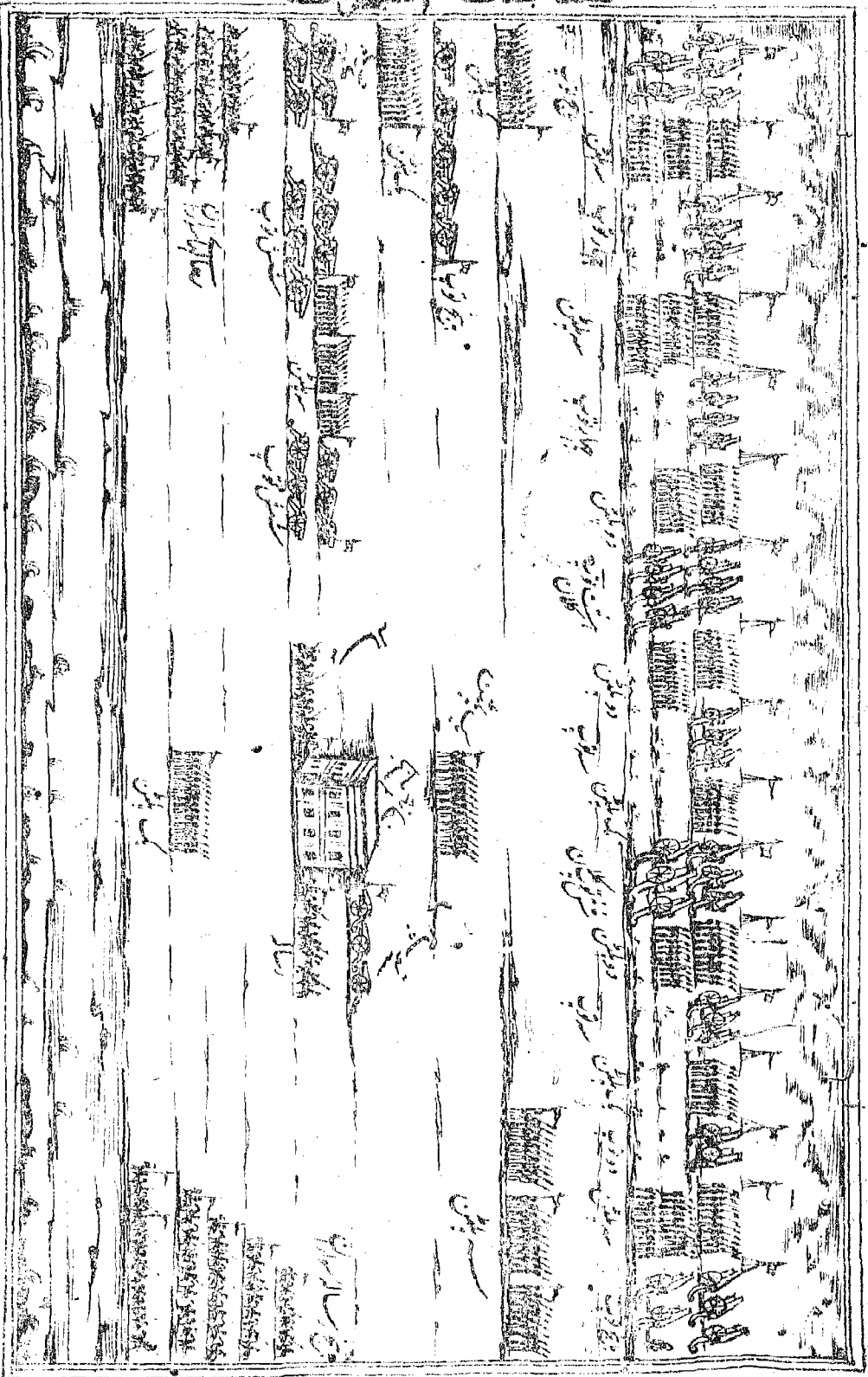
و میجر سکاٹ صاحب انجنیر بنای قلعه ملتان را باز آراسته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندرا رسته نگهبانی [illegible]
و انبار خاک را برداشته شهر و قلعه را صاف و زمینهای دیوار را از که بضربات گلولهای توپ کلان شکسته بودند
بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و دو پلتن هندوستانی هم دران قلعه خواهند ماند شام سنکه
رام سنکه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند دریای چناب تخفیف یافته در زخمی خفیف شد اخبار نویس
جلیان نوشته که دوست محمد خان بسردار یوسف زئیان پشاور نوشته بود که فوج را
جلد تیار کرده نفرستد و سردار چتر سنکه هشت هزار روپیه بخان مذکور فرستاده و همت از ان سنکه
سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار کرده و در لاهور برده و پابجولان
کرده و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده سهت بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد
جنگ میدارند و می گویند که نزد ما توپ نیست با شمشیر خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس
رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع سرکشان و همراهیان لشکر سکهان
نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان باید که رفاقت
سکهان گذاشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی درین وقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خانهای خودها در ملک
سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت روائی
ایشان خواهد کرد بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری حاضر نمایند
[illegible] هشتم فبروری دیوان مولراج را به تبدیل ڈاک در لاهور آورده [illegible] در شهر به تبدیل سوار کرده
در مکان بی بی چندر کنور فرود کنانیده اند و از پیشتر در آن مکان بند و بست و بهر مکان چوکی [illegible]
بود و بهاء الدین نزد کرنیل لارنس و میجر لارنس [illegible] مولراج [illegible] هیچ چیزی گفت و شنود کرده
برای [illegible] گلاب سنکه پسر چتر سنکه که در لاهور مقید [illegible] رفتند شیخ امام الدین را خطاب بهادری
عطا شده و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنج هزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و بتاریخ ششم
[illegible] سردار چتر سنکه و شیر سنکه و دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر مکیسن صاحب بهادر [illegible]

گورنر جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل گلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
سرکشیدگان رفته بود محنت شان ثمره خوب داد که سرداران مذکور تمنک شان خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب دادن زهر قضا
کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشان را و لفٹنٹ بوی صاحب
و لفٹنٹ هربرٹ و مستر طامسین و بی بی ایشان را که در زنجیر [illegible] رها کرده در لشکر انگریزی بحفاظت
تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل گلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
که چند روز دران اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان دره خیبر که طامع و زر دوست هستند
بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
و اکنون که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان [illegible]
کپتان برای تجویز چهاونیهای افواج انگریزی بجانب بسیار دریای جهلم زمین را پیمایش
میکنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمند تحقیق ایا فرموده که هنوز
جنگ قایم است و [illegible] فتح تا [illegible] توقف خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان افغانان
کابلی که برای مدد سکهان آمده بودند از اتک و پشاور خارج شوند یا مغلوب و مستاصل گردند
[illegible] نوشته فوج انگریزی بجانب اتک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با فوج همراهی خود و سلطان محمد خان برادر خود در جمرود داخل
شد [illegible] لشکر جنرل گلبرٹ از پشاور گذشت و بسیار زر بخیبریان داد صحیح و سالم [illegible]
و نیز حسب حکم نواب گورنر جنرل بهادر بترتیب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان
در چهاونیهای کلان [illegible] تقسیم [illegible] شدند و اکنون منظور اهلیان سرکار انگریزی است

است که بحسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارد هاردنگ گورنر جنرل بهادر
گردید مابین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند کرد
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
گردید لهذا به لفتننت گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده در ملک پنجاب مقرر سازند و همچنین
کس مددکار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خود را سپرد
سرکار نمودند و سر سهم یک روپیه یافتند و خبر است که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از آنجا بهندوستان و پانصد قیدی ملتان را که در آن اکثر اکالی و سنگهند
در قلعه فیروزپور آوردند حساب خراج اضلاع پنجاب بموجب فهرست
دیوان دینانات در دربار لاهور

ملتان	دوآبه باری	دوآبه رچنا	دوآبه چج	دوآبه سند ساگر
اسی لک	بیست لک	بیست لک	نو لک	[illegible] لک
پشاور	[illegible]	[illegible]	دیره اسمعیل خان	جاگیرها و [illegible]
ده لک	[illegible]	[illegible] لک	دو لک	[illegible] لک

میزان کل یک کرور و [illegible] لک یعنی یک کرور و هفتاد و لک و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه است و هر باشندگان شهر
ملتان برای داخل کردن عوض خلعت تاکید است و به الکاران تاکید رسید که ساکنان
اهل ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که
در ۱۷۴۶ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هند و ستانی را که قواعد
نمی دانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصیان جهاز و غیره
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از ...

که دران بر نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۹۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۶۹ گوره گوله انداز ۱۴۴ هندوستانی
ترک سوار ۱۲۶۰ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۳۸ جمیع کل ۱۵۷۲۵ و در سنه ۱۸۱۷ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بودند و در جنگ برما یازده
پلتن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک بهادر
سه رساله دراگون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و هجده پلتن هندوستانی
بودند و بالفعل در سنه ۱۸۴۸ عیسوی نیز نه پلتن گوره و هجده پلتن هندوستانی برای جنگ با
سکهان در دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بر وی غالب آید و سوای شمار افواج
مذکوره هزارها صاحبان از لفتنت تا کرنل و جنرل هستند که با تدبیر و پایداری میجنگند
میجنگند و گویند رعایای پنجاب و خصوصا مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بد خصلت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر مذکور از بام خانها
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در انجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
گل افشانی کردند و بتصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکوره
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام بار دیگر خواهد شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بردن در فیروزپور
تا لب دریای چناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
خواهد شد لهذا ایک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد گردید سر دفتر
کونسلیان سر هنری لارنس بهادر بماهیانه هفت هزار روپیه و دو صاحب دیگر هر یکی بماهیانه

هر ماهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آن را شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبا که در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نور الدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر اگنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیرا که او قاتل صاحب مذکور را قبل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرٹ با افواج
قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی را خصوصا
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و همراه وی دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکدو مقابله با فوج انگریزی از پشاور در بدر رفتند نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل بهادر لارڈ دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹ ع

از کنپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

کرد و در مقابلهٔ افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری ازان مقتول گردیدند
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ اخیر آن طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بران همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه نعلبندی که دران مشرح بود ادا نکردند و نه
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بود نداده اند و علاوه سکهان و سرداران
ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمه خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند
بیوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که به عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صدقت کلام شان دست بر داشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود منتشر شده مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارد دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک هندوستان

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بمهاراجه موصوف بعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار نجنگیده‌اند
برقرار خواهد ماند و آنچ یاد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت ولیکن احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا درامری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده‌اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعها و قلچها که در ملک پنجاب‌اند مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آنچنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل بهر دم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلاحجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار مذکور
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم
و مهربانی این سرکار در بارهٔ خود ندارد و بلا سزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار
حسب الحکم نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب
بهادر سکرتری گورنمنٹ آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانهٔ

ممالک هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکار انگریز بیست	[illegible] کرور	[illegible] کرور	قریب [illegible] لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب و رعایا وغیره	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
ملک‌ها که آنرا ازاد اینز گویند	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد لک	یک لاک و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و [illegible] هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	[illegible]
گوالیر ملک سیندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	سابق قریب [illegible] هزار سپاه بود و بالفعل [illegible] گشته
ناگپور	[illegible] لک	[illegible] کرور [illegible] هزار [illegible]	[illegible]
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک مردم	میزان کل ۳۳۳۶۲۵۶۷۹ یعنی سی و سه کرور و سی و شش لک و بیست و پنج هزار و ششصد و هفتاد و نه	

در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن
او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در سنه ۱۸۰۲ع به اضلاع افغانستان
که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا
متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت
لاهور ساخت من بعد به اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل
ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چارلس مٹکف بعهده سفارت مقرر گشته برای نوشانیدن
عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت [illegible] ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه
دستخط نکرد و آخر در یافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیما بین دو سرکار
غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود و پس از آن زمان تا آخر عمر خود باوجود
اغوای همراهیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد
نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله آن بیست و پنج هزار فوج خود
زائد نسبت دیگر سپاه زائد تنخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

سپکنانید و مجمله این بیست و پنج هزار سوار و گوله انداز پیوسته و کلید توپ می آموختند چند
فرانسیس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد نزد او بود و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان گورکهی بودند مواجب
تنخواه نقد زمین داده بود و در سنه ۱۸۰۹ ع صوبه ملتان و پشاور و در سنه ۱۸۱۹ ع کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در سنه ۱۸۳۸ ع با لارڈ ولیم بنتنک گورنر سابق هندوستان با کمال شان
و شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هر دو سرکار بسیار افزود حتی که
بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در سنه ۱۸۳۹ ع بعمر پنجاه و هشت سال شد بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بود و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد بمرتبه
او را حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده و در خصائل او صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مملکت میکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دل و ذکا و بینایی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود ساخته بود احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد و گو قاعده نوشتن و خواندن نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگر چه رحم و انصاف
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زر و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد می کرد و اگر در امری از وی خطایی هم واقع میشد
آن خطا رخنه در امور سلطنت و باعث اسباب حکومت او راه نمیافت و لیکن
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشی همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت مگر مجرم را بعقوبت شدید از کمال بیحسی قطع اعضا
و مثله کردن او را می کشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچه مثل
انگریزی نداشت مگر بنسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان مراتب بهتر و منضبط بود
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و باوجودیکه در سرکار شه
قریب دوازده کرور روپیه از نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بذمه
او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او
بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب
خواهش او نمیشدند و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بودند حد شمالی ملک
او ملصق بکوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعدهٔ آن مثلث در طول بقدر چهارصد میل
با دامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه ششصد میل تخمینی بود

نقشهٔ ملک لاهور

قاعده این مثلث که از جانب شمال بکوهستان
همالا پیوسته است بقدر چهارصد میل باشد

و آبادی ملک او در زمین برابر بنسبت کوهستان بسیار است و در زمین اطراف این پنج
دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار دوآبه
اند یکی را دوآبه باری گویند و دوم را دوآبه رچنا و سوم را دوآبه چج و چهارم را دوآبه سندساگر نامند